

459
vol-1

مرکز میکرو فیلم نور - ایران و هند
این کتاب در ... کوفیلمند
آفت زدائی ... و جنابید گردید
تاریخ 06/07/2011

مکتبہ اسلامیہ
بیت اقدس
تاریخ ۱۳۵۱/۶/۲۵

سفر السعادت
مع شرح آن

①

459

مستقیم

واضح باد که گفتن کتاب معجزات و شرح آن در این
دور اگر چه صفت آن قلم است و در حدیث معجزات آن
راست است

مرکز میکر و نظم نور
این کتاب در کتابخانه
افت زوایی، امرت و تبدیل
تاریخ 06/07/2017
بسم الله الرحمن الرحیم

سجانب لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت اعلم بحکیم
اهم صل علی محمد و آل محمد و علی الخلق الی صراط المستقیم و المنهج القويم
و علی الوعاظ و التابعین و سائر العلماء الرائین من امته الی یوم
بعثناک احمد و سائر صانع پروردگار مت کلمته و عمت
بر نعمت ایجاد و المود که در سبأ و سعاد برسد کان فائز
مؤید

واجب است که الک تشکر و المذنان جناب سالت
 بحی سفارت و وساطت که علوم فیوض از درگاه صمدیه
 (۲) آورده و عالم را از این اوهام و لازم و مستمم و محسین حق
 ال بدست یالی اصحاب افرافش که سالی و وسایل
 وصول فیض اشبار و جداول رای فیض و نید برده کاومت
 قائم و ثابت و برین قیاس تابعین اتباع و تبع اتباع و متاب
 ر و اة و نقله احادیث اخبار که سلسله علم دین که از خوش
 این خیر لازم است بوجو و نشان بر باست چه از آنها که
 بحد و ضبط احادیث چنانکه شنیدند اوعیه و ظروف
 ۹ اجناس علم و کنوز حسنات من نقودین شتبی زیادت
 و نقصان ادای مانت با اهل ان نمودند و چه از آنها که با جفا
 و قیاس اقتباس انوار و استکشاف اسرار نود و نود و نود

و اصول و لامل و علل سبب و استخراج کرده مسائل حکام شرع
بر آن مرید فرمودند و چه مقدّمات و منتقانات ایشان که بتقلید
و اتباع جرنیبات مسائل و تفاریح حکام جمیع و فراهم آوردند
و طائفه دیگر نیز که بتتبع کتب و رسائل انتخاب انتفاط نمودند
و مسائل نموده تجدید و ترویج علم جمالی تاز و جبره وین
ملت افرو وند سطر حقیقت و از روی انصاف نمائند
طوائف اگر حامل اوی علم و رفیع اعلام بن و حافظ او ضاع شربت
اند بر افراد و دیگر منتفی نایب و دیگران که نعمت خواران امان فضل
و افاده و ریزه پیمان خوان حسان نشاند شکرو نمان
و حق نعمت شناسی لازم و بین حساب پیشیان ستاد ولی
نعمت پیشیان پسند و بیان را اعتراف بفضیل و عایت ادب
نسبت با ایشان واجب گرجه تواند که بعضی پیشیان با حراز قصب
سابق و مرتب از بعضی پیشیان درگزرنند و آنک فضل الله
یونیه من نشاء و الله و بفضل العظیم اللهم یا ذا الفضل العظیم

فما لك ان تحقنا بفنك كركم العميم لك انت انظر بحكم
الابعد فيقول بعد الضعيف القصر الى السد تقوى النفس الباري عجب
بن سيف الدين بن سعد الله ترك له موى البخاري غفر الله له
وبارك في اخلافه ابن خرنه سب ازخرن محمدی ۲ مملو مجبور
زواهر والانی الی احاد و اخبار که از بارگاه فضل و موهبت ابن
ساکن زاو ففت و منستی حواله کرده اجازت صرف و اتفاق از
داشتند و این نامه سب از موالد احمدی شجون بالوان عطاسم
و تامل و فوا که و ثمار احکام و مسلک که از استان بدت و کرم
بر وقت ابن ریزه بن خوان جو دو سان نازل کرد و بن سرانه
عبیدال و او سب ساختند باعث جمع ابن حسن و تهیه ابن
موالد که کتاب سفر سعادت که از اصرار مستقیم تر خوانند
اشیخ العالم انفاضل الکامل الامام الاوحد البارغ فذوه ابر
و افضل الدماجرین مصداق المشهوره و بفضل الذکوره

وحید زمانه و عجب عصره او از محمد بن یعقوب بن محمد بن ابراهیم بن عمر
بن ابی بکر بن احمد بن محمود بن ابی سین بن فضل الله بن شیخ الاسلام ابی
احق انگازره و الحاشیه بن محمد بن ابی الفیروز ابی
السعودی تفرشی تهمینی المکری است فنی نزل محرم اشرف الی زاده
شرفیاً و عطفاً و لد فی ربيع الاول سنه تسع و عشرين و سبع مائه
بگازرون و توفی بزیاده لیله عیش بن سنه تسع و عشرين و ثمان
مائه تنعم الله برحمته و استکنه فسیح جنة النابی بود و شیخ لطیف متبحر
المساکتیه المنهج صحیح المسابی ابنی المعانی که با عیالات عادات و اعمال
و اخلاق زکریه متفحصه نبویه صلح حسن اسد بن سهل طریق نوشته
و داد علم و دانش او است ولیکن چون وی دینیات مذہب افحاح محمد بن
از عیالط ایرننه و بسیاری از موانع سخن بخلاف مذہب محمد بن
رحمه الله علیه جمعین گفته و ادعای فساد و بطلان مخالف عیالی خود
و دعوی عدم صحت امامت وارده دان کرده و در بعضی محال در میان
افراط اعتدال جاذبه مضایف بیرون نیست است و در خانه کتاب
بابی عقد نموده است که در انجا تحقیق و تنقیح بعضی امامت و نسبت وضع
و بطلان بدان اتباع و تقلید بعضی از غلات و اهل عجلت است از بن محمد بن

مثل این جزئی و غیره می گردد لازم طریقه الضای نصحت نموده
شرح آن کردن جویست کاشف منون مواضع خطا و شبهه بیان
ساختن و دیگر احادیث وارده در مذمت اینها تمام شدن بر مطالعه
این کتاب مستمعین مذمت مجتهدین را موجب انجات جنت اناث (۱۶)
شبهت گشته و در وادی تردد و با حیرت اندخته بسوئین برآمده
مجتهدین تعظیم و تحفیه علوی را این سخن بنظر آید و این ضرری سخت عظیم
ست در صلاح دین و اعتبار مذمت جبه غالب و عظیم سلام برین مذمت
انقاد و بیامی حدت و جهت وجود و توارثیت باطن بر خرم و طمیان
قلب است و چون نمی شنود که هیچ حدیثی صحیح درین باب این مجتهد حکم کرده
و ارشاده با حدیثی که می آید مشک کرده بصحت رسیده است غرض
قلبه که این مذمت است شد انحلال بر برد و جدی جبهی که در باعث
عمل قوت یافته است گردد و در انع چنین نیست که وی میگوید زیرا که این مجتهدان
هم محدث بوده اند و نتیج احادیث برده و طبق نوشته در آن و در فاسخ
را از منسوخ شناخته و صحیح را از موضوع و قوی را از خف جدا نموده
اند و بقوت اجتهاد و وسعت علم و نورانیت فرست با مانی و دلالت فرا

و اما در نام و بیانات و حقائق معانی از او گرفته حکام کرده اند نه به واسطه
و مقصود نفس و محض حس و مجرد بیان نفی و تقوی که این
سخن مقدم شرح بر سبب و تفصیل تر از این بیان کنیم چنانکه نزد
الضمان شبیه در حقیقت آن نماید سخن و شرح کتاب بر قسم
انما و یکی در تحقیق تعیین از مفسر ذکر کرده حمد الله علیه از احادیث
و آثار و تخریج مخارج و محال آن از کتب بسته و غیره و ذکر و ادعا از محال
و اصحاب کتب دوم و معارضت و مصابحت کلام وی و نقیصت و تائید
ندایب مهاکن علی الخصوص اینان تحقیق مذکور حقی که مقصود هم در سطح
نظر اصل است سوم استطراد و شتباع کلام مذکور مسائل و احکام
و آثار فوائده و نکات مناسب بحث و مقام و آنچه در حل عبارت متن ترجمه
و الفاظ و بیان معانی آن از تمیید و رد و اشارات و نام و بیانات و تعلیقات
بر عادت شرح بکارفته باشد بر مالکان طریق مطالعه و اقیان صناعت
منازه از اهل خبرت و مهارت پوشیده نخواهد بود و هر چه در کتاب ملاحظه
عربی بود از احادیث و غیره از ترجمه کردم و شرح نمودم الا در وجه
و ادکار که زبان ترجمان و قضا شرح و بیان آن گونه اند که بایمیر

الفاظ و عبارات آن مقصود است نعم السلاخ بر جالی و هفتاد و یک آیه سوره غزیر
ذوق و نشاط افزاست لیکن محرم و الفاظ نیز غایت است مفید مونس است اگر
باین اسلوب ترجمه تحت اللفظی الاجاب با و روشنی با قدری از تفصیل نویسد

آید و در نهایت آنچه بالفعل بود قبح آمد نیست و سخن در شرح طویل افتاد (5)
و حجم کتاب کبر باشد که بعضی از اهل بحث کسالت و دماغ بخت و بحث
علم قوی ذوق سخن در بیان و اعینه خدمت حاجت نبوی صادق بود حمل افعال
این کتاب الی آرد و استخوان آن صورت است و ملائت گردد و الا من فقه

اسد و الله و فین الاصل است و اگر هم بر قسمم که اثبات ندهم چندی است
اقتضای کند و به نخرج احادیث من تعرض نمایند و در فوائد زوائد خنصار
و زرنده کنایه آید لطیف و مختصر و اصل مقصود کافی و به بیان اثبات آن فی
من و بیت یکیم فرزند عزیز نور دیده دانش و منش نورانی را که وجود نماید
و مقصود و اولی نیست که اگر وقت من نگلی آورد و وقت آن نشد و می باشد

این کار کرده و این مهم را صورت دهد و باشد الله و فین و از کتب استخراج
و تصحیح آن و تسجید این شرح اتفاق افتاد و از کتب نفیبه کثافی و بیضاوی
و از کتب باین و جزان و از کتب احادیث صحیح البخاری و سراج

بکرانی و فتح مهابادی و توشیح سیوطی و مشار فی الانوار و تاج فی عیاض
 و غیر آن صحیح مسلم و مشروح وی شرح امام نووی و خزانة منها
 امام محمد و جامع ترمذی و جامع الاصول و جمع الجوامع سیوطی و شامی و التمهید
 و مشروح متن مشکوٰۃ و مشروح آن طبعی شرح ابن حجر و ابروی
 و خزانة و انوار و فصل اربع مشکوٰۃ و مصابح و مشروح آن نورانی
 و غیره شرح مشارف و مجمع البحار که شرح صحاح ست جامع
 مشروح متعدد است و مهاباد خیزی و مختصر مهاباد سیوطی و مقاصد
 سخاوی و تفسیر السیرة ابن عساق و الدرة المنيرة فی الاحادیث المستفزة
 طبعی و تفسیر طبرستان فیما بین و علی الاستبصار من الاحادیث
 لابن ربیع و سخاوی تاج فی عیاض و مواهب لدنیه و ملو عنی بحرقه و در فیه
 الاحیاء و سنن البیهقی و اذکار نووی و عمل الیوم و اللیلہ سیوطی و حصن
 خیزی و شرح اربعین ابن حجر و مختصر سیر طبری و اذکریة سما و طالع
 فن ثانی از زمین ثالث جامع الاصول و تقریب تمهید و
 سخاوی و اصول حدیث شرح فحیه لمصنفه و شرح غنمی و
 الفیه عراقی و مشروح آن شرح مصنف و سخاوی و شیخ زکریا

و رساله مختصر طبیبی و از کتب فقهیه و شرح ابن الهمام و شرح دیگر
 و کثیر و بعضی مشروح آن و شرح دقایق و حاشیای آن و مشروح تفاسیری
 و جملاتی و از الفقهیه در مذاهب حنفی و حاکمی و شرح آن در کتب شافعی (۶)
 و رساله ابن ابی زید و در مذاهب مالک و مشروح زکشی بر کتاب ختمی از مذ
 امام احمد بن حنبل و از کتب فقهیه شافعی مشروح آن و لغات سبوطی
 و ارجوزه حسنی و مشروح آن و از کتب لغت فاسوس تصنیف
 و مهند و معرب و جرایم مذکور است بعضی کتب و مسائل نیز شامل که در
 بعضی مواضع نیز در آمده باشد و در هیچ نقل به اصل مها کتب متقیبیر
 خود را ضمیمه و جعل نگذاشته باریک بکتاب هو و بیان و جایی و دفع
 یافته باشد و در راویات احادیث و نقل مسائل از طرقیه و مناجات و دره
 دیانت بیرون نیامده قطعاً براه خیانت به اهل فتنه و باین وسیله
 امید و است که نسبت قبول و گاه و ضامی حضرت است به موسوم کرد و نشان
 تعالی از آنکه اسم است بین ما و حضرت کی عبادت تضرع و التماس بآب
 صدیق غریب که این عمل را منعقد نموده برساند و سبب دفع خداوند
 و فائده طالبان حق گردانند و دیگر است التماس از نظر کنندگان

درین حقیقه آنکه از سه مظهری کاتب حروف نظر جویند
 و ناوانند در مخرج اصلاح آن سمت ربع زارند ان ایامه لا نضیع
 الحرجین و چون باچه من رفعم اصل مقصود نه محتاج تسبیح بود و مجر
 آن بر وجه صرفت نوشته آمد نه قال لمصنف بعد از حمد و ثنای
 حضرت گرامی و در و بلا انتساب بر سر اینها و خلاصه صفیاء و ال صلاب
 استقیا و بر راون بآب پی راون ان صنادید و لبیا معلوم باد و طایفه
 احباب اصحاب و مروه غفلائی ذوی الالباب که را حق که آن
 صراط مستقیم است از ان رو که غایت آن حق جلشانه است این
 طرف و اصل اکل سبیل انوار و فخر سالک است و سلوک این طریق
 بی متابعت رهنمای حقیقی و دلیل باختر خالی نمک و منصف و لا جرم هر که
 بدرک انمغنی مشرف گردد و بداند که اتباع سیرت سرور اینها با
 و همسر بر کوبه گان حضرت رحمان محمد مصطفی صلعم و استند است
 جناب مقدس می سبب نجات جا و دلی و موقوفه و وصول مختصر
 ربانی بن جلاله و هم نواله بود و هیچ و سبیل ازین اشرف و هیچ
 طریق ازین اقرب نمیتوان یافت و نص قس انکم تمحون

الله فاتبوني بحکم الله مصدق ابن مخنف است که گفته آید و هم
 جامع نبویه که الدین النصیحه داعی را بر آورد و نا امثال اجابت ملت
 بزرگی از ذریه مقدسه نبویه و بنیه از دوحه بکبریه مصطفویه را این
 (۶) حیدر باب و حی که در صحاح اخبار ثابت شده از سلسله انبیه محمد است
 سنی نبویه صلعم در قلم آورد تا هر که ادراک این سعادت اخوان را
 و متوجه خوش سازد و در باب عبارات تماوی زن کند و از خلاف زید و
 عمرو نه اندک چه این سائل بر وحی که از حضرت سالت نبویه صلعم بیا
 صحیحه ثابت شده نوشته میشود و شریعتی که از اخلاص تا این
 هیچ قسم اساس و کما بدو رسوخ را ان امکان است طاعت بیا
 کلی متعلق شود و طاعت با طاعت می باطلان متعبد نبویه متخلق گردد
 انشاء الله تعالی اکرم و این سفر سعادت را بر فائده و خاتمه و حیدر باب
 محتوی فصول ششم گردانید امیدار که انوار سراسر آن ممکنان
 را محید و کشف گردد انشاء الله تعالی این است و بیا جعفر و ما
 پیش از شروع در شرح کتاب مقدیه و وضع کردم منضم
 بر آنچه در متن پیش از مقصود بود و مناسب باشد شمل

بر دو قسم قسم اول اصطلاحات علم حدیث و ذکر کتب
سنه و غیره و احوال اصحاب کتب پنج متعلق است بدان و
ثانی در احوال ائمه و سبب رجوع و حکم افتد و اتباع نشان
و متعلق بهای و بابیه التوفیق و الاستعداد فی المبدء و المعاد
انه ولی الرضا و باب دوم حبشی نعم الکمل و صلی الله علی سید
المصطفی الجلیل و علی ارواحه الباقین لی سوانسبیل و علی سائر القبا
بده طریق الحق و محیی علو المومنین مقدمه قسم اول
در بیان بعضی اصطلاحات علم حدیث و ذکر احوال بعضی از اصحاب
حدیث از اصحاب کتب سنه و میزان بدانکه حدیث در اصطلاح مشهور
قول و فعل و تقریر رسول گویند صلی الله علیه و آله و اصحاب و سلم
اما قول و فعل ظاهر است و معنی تقریر آنست که شرا شخصی حضرت
وی فعلی کرد یا نه می گفت و و و صلعم بران مرطوع شد
یا از آن نهی نکرد و سکوت و رزید و از اسفر و دشت و نزد
بعضی حدیث سمر است از قول و فعل و تقریر نبی صلعم و
شامل است بر قول و فعل و تقریر اصحاب و تابعین از نیز صلعم

علیهم السلام پس آنچه منتهی بحضرت رسالت کرده صلعم
 اثر امر موقوف خوانند چنانکه گویند گفت با کرد یا تضرع نمود
 آنحضرت صلعم یا گویند از این عباس آمده مرفوع یا گویند
 رفع کرده این را این عباس مثلا آنچه منتهی بصحابه برده را
 موقوف خوانند چنانکه گویند گفت با کرد یا تضرع نمود این
 عباس یا گویند از این عباس آمده موقوف یا موقوف است
 بر این عباس مثلا و آنچه منتهی بآنهاست از موقوف گویند
 و شبهه در اینست که موقوف موقوف را اثر گویند و نیز بعضی
 از مخصوص بصحابه بود و محای از بعضی مانع رود که گفتا
 آنچه از حضرت رسول صلعم آمده حرم گویند و آنچه از صحابه برده
 اثر خوانند یعنی اثر امر مرفوع نیز موقوف کرده اند چنانچه
 طحاوی کتاب خود را که مشتمل است بر معانی احادیث نبوی
 و آثار صحابه شرح معانی الآثار نام کرده و صریحاً تندیب
 الآثار کنایه دارد با آنکه مخصوص بمرفوع است و آنچه در
 از موقوف آورده بطریق تصحیح و تفضل است که اقال

استخاری و این همه مصطلحات است در مشایخ فیهما و شهوات
 همانست که اول ذکر کرده شد و باید دانست که رفع کاهی
 صریح بود و کاهی حکم صریح در رفع قول چنانکه گویند
 شنیدم رسول خدا را صلعم که چنین گفت یا حدیث کرد ما را
 رسول صلعم چنین یا قال رسول الله صلعم یا عن رسول الله
 صلعم و در رفع فعل چنانکه گویند یا بت رسول الله صلعم
 فعل که یا کان رسول الله صلعم متفعل که او در رفع
 منفر چنانکه گویند کردیم حضرت رسول صلعم یا از شخصی
 در حضرت می چنین و انکار نکرد یا اصلاً ذکر انکار نکرد اما آنکه
 صریح نبود و در حکم صریح باشد چنانکه گویند محالی سخنی که
 اجتهاد را در آن راه نبوی یا مابین فعلی را که با جنبه انبوائی
 یافت خبر از سماع از پیغمبر یا روایت از حضرت رسالت
 صلی الله علیه و آله یا گوید در زمان آنحضرت چنین میکردند
 زیرا که ظاهر اطلاع آنحضرت است صلعم بر آن و آنکه محالی
 گویند نیست چنین است یا ما را بودیم یا این ابن نبرد حکم بر نوع

ست زیرا که ظاهر دین است رسول الله صلعم را مراد است و
 بعضی او را خلاف است زیرا که گفت صحابه امر بیان نکرده
 دارد اما لعید است و اگر صحابی فعلی از افعال حکم کند که در کتاب
 با تعبیر خدا و رسول است این بر حکم منع دارد و خائنه
 عمار گفته رضی الله عنه که هر که روزه دارد و بر دست نهی
 کرد ابو القاسم اسلمی مدینه سلم زیرا که این بر ظاهر دفعی از
 حضرت علی مدینه سلم وصل تسبیح او می اندر واه حدیث
 زمین ساو و تسبیح و تسبیح آن بپوشد این حدیث از
 و این عدم سقوط افعال گویند و اگر کسی از روزه باز بماند
 شود قطع گویند و این سقوط افعال گویند و سقوط باز ماند
 سند و اوایل آن بود جنبه ایست و شش معنیان بر آن جاری
 است باز از آخر سند است بعد از آنکه صحابی باشد یا غیر
 دو قسم است قسم اول اطلاق گویند و این اسقاط اطلاق
 خواه ساو بی باشد یا بیشتر و گاهی تمام سند مذکور گویند
 مثلاً قال رسول الله صلعم و من فعلی و من فعلی صحیح یا صحیح

۹

۹

و در حکم غلبه عقل است و گفته اند اگر آن در نیامی واقع شود
که اگر آن در نیامی شده است محال است که در هیچ جای دیگر
بسیار خرم و معلوم شده خایه خال فلان با در میان نهادن
دارد در وقت اشتغال از درویشی و از بیایند و از بیایند
نماینده و بمحلول آمده خایه خال و اعلی او در شد و محال است
و سخن خون در کتاب آورده است البته او را الصیانت خواهد بود
و نیک گفته اند اختلافی است بین ما و آن در عای نیست که گفته
بغیر شیخ خود کرده اما اگر شیخ خود کرده اما اگر شیخ خود کرده
وی از و وقت بپوشیده است حال و میان آن کوه وی حکم بپوشیده
دارد که حکم نری باید و عقلی بود قسم نانی که گفته از آخر شده
است بعد از نانی از امر مسل خود و این معنی از اهل علم
تأملی کوه خال عقل است و در علم فلا و در معنی حکم
مسل مرد منقطع بعد و اصلاح اول است است از معنی
و حکم و حکم و حکم و حکم و حکم و حکم و حکم و حکم
که نانی است نانی و نانی و نانی و نانی و نانی و نانی
نانی و نانی و نانی و نانی و نانی و نانی و نانی و نانی

و غیر ضعیف و حدیث برود و موجود است و نزد امام حنفیه
و مالک رحمته الله علیهما مقبول است مطلقا و ایشان گویند که
رساله حبیب سال و اتفاق و استیفاء است زیرا که علام در آن
است و اگر نزد وی صحیح نمی بود ارسال نمی نمود و قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم نمی گفت و نزد امام شافعی صحیح به تقدیر ⁽¹⁰⁾
اعتقاد باید بر نحجی وی از وجه دیگر هر چند در مسل بود مقبول
است و نزد امام احمد و موفقی است لغوی مقبول و لغوی لغت
و انهمه را تقدیر معلوم شده باشد که آن تابعی ارسال کنید
گفته اند گفت و اگر عادت وی چنان بود که ارسال کند گفت
و شرفات حدیث آن توقف است با اتفاق و مستثنای از امام
سقوط از اسناد اگر سابق و دور روی باشد با بوی و هم
از اسفل می روند و اگر سابق و کمی بود و باز داده نه بهیم بلکه
از دو بادیه یا از اسفل می آید و برین تقدیر منقطع است از
اسناد غیر متصل است و گاهی مطلق از آن منقطع گویند و این
معنی از آنست که حدیث او علم بالبقاء نباشد و سقوط راوی
از آن جهت حکم ملاقات میان این راوی و بروی ضعیف بود

تا بعد از معاشرت با عدم اجتماع و اجازت از وی حکم علم خارج
 که متضمن جان و مال و نفقات روانه و لغزش اوقات طلب
 و احوال ایشان است و معرفت این قسم غایب است و شرک
 میان عوام و خواص علماء و مشتمل بر آنست که معرفت آن حقا وارد
 و انرا اندکس کوشند و صورتش آنست که راوی بام شیخ خود
 بنزد و از سخنی که از آنست ~~روایت~~ و بعضی بار و
 که موسم سماع است و مانند سماع نیز جمع شود حاشا که درین
 مدون و مال بدان و این طریقی مشهور و معارفی بلکه انرا
 که از وی سماع وارد و ممکن حدیث را استماع موقوفه بود
 بوقت این قسم مخصوص است که بعضی علماء از اینها که علم سماع
 است و معرفت انسان عالم و تدبیر مکرده و نه بوم است
 نه وجهی و ملازمند با آنست و خود را وی تدبیر کند که از گفته
 و بابت این بعضی اخبار را و توفیق که در حدیث استماع بشود
 حال آنست که در غیر اینها از اعراض و دیگر نیز در نقل استماع
 سماع از شیخ بحث قصورین و عدم جاه و اشالیق و شرعاً
 که بپس متضمن نگردد و وجهه انرا اندکس نام هر دو در حدیث

[illegible]

مصداق حدیثی که روایت کرده شده است مخالف آنچه
روایت کرده شده و در الفاظ پس اگر از وی این قول
معهده و در روایت و اگر از او است که در جانشین است نیز حدیث
و بنابر آنست که در حدیث و روایات ترجیح پس از آنکه در روایت
محقق شوند و در هیچ روایتی حاصل نمی شود این است که از وی
ان مخالف است باشد که هیچ است از وی خواه مطلقه در
حق این الفاظ باقی در برابر او نیست و بعضی را بعضی را نمی گویند
و بعضی مخالف است از شرط کنند بعد از روایت کرده و در
نقد و نقد و بنده این و از هیچ بابی که توفیق و چندان
بنایه شده و بنا بر این و بعضی را شرط کنند و نیز مخالف و معارض
در تفسیر این محکمات و بعضی گفته اند شایسته است که نه مخالف
چنانچه الفاظ از وی و خیلی گفته اند شایسته است که از وی
و این صحتی است بر هر دو گفته که صحیح است و معتمد است بر اصل
در نوشته و اما بجزیه نمی گویند که روایت کنند و بعضی مخالف
که نه اصل را صحیح بود و در ضعف از وی و مخالف مکرر بود

است پس دیگر و هر یک بر دو روی ضعیف است
و کمی ضعیف تر و در آن دو خط به دو قوی و کمی قوی
تر و یکی بر یک است و دیگر بر دو و مجموع و محظوظ و هر یک بر دو
را به مجموع و بعضی در ستر بر می افتد نه و کند جاندار
نیاید این نام بر قدری است که بعضی را واه می افتد
و است بکشد و اگر حدیثی روایت کرده اند و روی دیگر
حدیث او اعشار را می باید موافق آن روایت کرد و حدیث
راوی را سماع از حدیث گویند کسب بالسمع است و در حدیث
هم چنین می باشد حدیث را به لازم است به سماع و در حدیث
سواد حدیث اصل روایت کنند و در حدیث باشد سماع
و حدیث بر سماعی آن کرد و از حدیثی آن کرده اند گویند تا بعد از آن
و حدیث و حدیثی و حدیثی راوی بود و حدیثی در حدیثی که حدیث
از حدیث و اول آن هم و اکمل است از حدیثی زیرا که حدیث و حدیث
در اول حدیثی است و غالب تر بود و حدیثی حدیثی کرده

[illegible]

[illegible]

[illegible]

برده شود که بن بزرگ است و از سجاها سنی حال وی لازم بود
 و کما یسبب انداختن است و چنانچه و لم یست و ده و کم کسی نه ای
 و خط خسته و زرد است که پس است سینه و پهل مایه بال است
 و بی و و است که زده و بعد از تمام و می زده و بعد از آن
 بعد از آن پنج یا چهل و آن سال آن و این را به هم چنانچه و چون منجم
 میزد که اگر کشته منقول است است و چون نام وی سر مایه ای
 منجم شده پس است وی که معلوم گردد و اگر منجم شده و بعد از آن
 منجم منقول شود منقول اصح خواهد بود از احادیث و منجم شده و اگر
 نقل باشد و زرد عروسی مجروح و چون و زرد و بعضی منقول است
 قابل تمام طاقی نزد سر بعد از در حق راوی محبت و نقل وی بود که
 دزد و او اگر راوی است منجم شده و کس از وی است کرده
 او را قبولی العین گویند مگر که نه منجم کرده باشد او را سر وی
 و در منجم شده باشد و اگر و کس است کرده و منجم شده
 منقول حال منجم حال بود و در منقول است و در منجم شده و منجم

و جمیع کتب که در تحقیق است که برین مسند و پندان در غای
سکون علی خصال و شاه بود و محل توقف از انکشاف حقیقت سال و حقیقت
کسی را جمع کرده شده است بجمع نموده و نامادیت مرادین
استفاد و برکت که حدیث کرده شده است مراد این نموده معلوم
است نموده صلی بر محمد و آل محمد و نامادیت علی نه بر طرفی غایب
و علی است آن را اولی است که سینه و بدو است و در علم است یا عقاید
از برای آنکه سلف هم است با ما می که موجب است و در غیر
از حقیقت است و علی است که در میان آن که در سیم اول منزل
کرده شود حدیث از حاشای بوی نزد جمیع و در بعضی مقبول است
و بعضی گفته اند که اگر اعتقاد ندارد و مل کند را برای انکشاف
و در خانه خود مقبول و الا مرد و در و نوبل مستعد است که در سلسله
از برای متواتر از شیخ که معلوم است که در این از این لغو است
در و در آن و در آن صفت بود اگر چه مخالفان بود و انکشاف کرده
باشد مقبول یا انکار صفت و در و انکشاف و در و انکشاف مخالفان مراد
شده و چه این معنی شامل از انکشاف است که در انکشاف مقید

و قسم گیر که بدست او می افتد به گفتارنده بیکه متفق شده قوت
در بیان حدیث کرده اند و در بعضی اوقات بعضی خطا کرده و
بر بعضی بعضی گفته اند و استغفار علی کذب خائنانه است و بعضی گفت
که متنبی اگر ادعا می کند حدیث و در مقام شریع و شرع ان بود منزل
گفته اند که این معنی در حدیث حال باقیست بود به قولین روایت
و گفته اند ان بر عقایب است از حدیث و در حدیث بود و حدیث
که قول کنند مگر از حدیثی روایت کنند از حدیثی بدست وی بود
برین حدیث مردود است بر قول مجتاز و الحاق بی حدیث نیست
و از حدیث از اهل بیع و ارباب راجع در جامع الاصول آمده
۱۶
آنکه کرده اند جماعه از ائمه حدیث از طرفه خواص و از سبای که خوب
اند از حدیث و در حدیث جماعه از ائمه حدیث و جماعه از حدیث
گفته اند و جماعه از حدیث از حدیث از حدیث از حدیث از حدیث
معنی و حدیث که از حدیث از حدیث از حدیث از حدیث از حدیث
خوانده و در حدیث از حدیث از حدیث از حدیث از حدیث از حدیث
است که این جماعه وضع احادیث برای شریع حدیث خود نموده

و بعد از آنکه در جمیع این مدنی اعتبار بدان مسکونه که او نیز
فراستد و اما تا آنکه گفت بعضی گفت این بود که در حدیث خوان
بعد و این بر وجه متعدده است گمانی در سناده و گمانی درستی و گمانی
به او و این حدیثی را از قول امام باقر علیه السلام ما بعد از خود را که در حدیث
است در حدیث جلد دومم برود از حدیث و گمانی به حدیث و ما خبر
و سناده و بعضی و گمانی به او است از حدیث و گمانی به حدیث و گمانی به حدیث
مکان راوی و گمانی به حدیث و گمانی به حدیث و گمانی به حدیث و گمانی به حدیث
صحت حدیث و سناده و گمانی به حدیث و گمانی به حدیث و گمانی به حدیث و گمانی به حدیث
رشد و اما احادیثی است که گمانی به حدیث و گمانی به حدیث و گمانی به حدیث و گمانی به حدیث
بعضی نسبت به حدیث و گمانی به حدیث و گمانی به حدیث و گمانی به حدیث و گمانی به حدیث
این نامعنی و در حدیث است اگر چه حدیث را از حدیث و گمانی به حدیث و گمانی به حدیث
است که حدیث است بر حدیث و گمانی به حدیث و گمانی به حدیث و گمانی به حدیث و گمانی به حدیث
با وجود حدیث و گمانی به حدیث و گمانی به حدیث و گمانی به حدیث و گمانی به حدیث و گمانی به حدیث
ادبی نوی بود و بعضی نوی بود و گمانی به حدیث و گمانی به حدیث و گمانی به حدیث و گمانی به حدیث
و بعضی نوی بود و بعضی نوی بود و گمانی به حدیث و گمانی به حدیث و گمانی به حدیث و گمانی به حدیث
بر حدیث و گمانی به حدیث و گمانی به حدیث و گمانی به حدیث و گمانی به حدیث و گمانی به حدیث

دارد و معنی حجت را اولیایان کرده لفظ انرا از حجت مراد است
 بعضی اصنام را کسی که نسخه دارد و الفاظ را عاید از حجت عدم
 مراد است و این خلاف در جوامع و عدم جواز است اما اولیای
 روایت مخطوطی لفظ درین معنی علیه است لغوی صلی الله علیه و سلم
 انرا اندام اسم تعالی قویا عاذا انما سمع الحجت اما طعن
 بحجت و هم راوی که روایت میکند برل توهم اگر اطلاع یافته شود
 بر توهم وی بعد از آن و از این و در باب مثل و اسباب غایب از
 مدح چند و حاصل آن بگزشت شمع و جمع طرق بود و این بعضی
 علوم حجت و ادق الحجت و تمام مواضع بودن در این بر کسی
 داده شده است او را هم نامت و محفوظ و منع و محبت تمام
 میراث روانه و اسامیه و مضمون چنانکه سفید من از از باب این هم
 تا در فقهی بوده اند و نویشتی شد در نشان و جای ایشان بود
 که عبارت معل از انعامت مختصر فاضل بود و منع و معنی علت
 که در پیشانی صریحی در لفظ و ساز و آماش و حفظ مراد است
 که اصابت بغالب بر جواز و حفظ و الحان اکثر از سبب و بیان

بموضعی از حلقه ایشان غالب با مساوی بود و انان
 این بود و صورتی مثل بود و در حلقه بود و اکثر و کمتر و اعتبار
 در از و مجزئ بود و اگر صحیح باشد و انان است و سود و خط لازم
 حال و جمیع اوقات مکرر و حد و بی محتره بود و این نام را
 بنشینان و بکنند بد برای بهی شدن و این نام را و عارض شده است
 یا بهی مثل انان و حافظ با برین با و با بهی نام است با حرائ
 و حرائ و درین قسم را مخطا نامند و اگر حریز از بهی را مخطا بود
 اختلاف حدت در و بعد از بهی کرده از انچه بحال بود و بی کرده مثل
 که در خود و در بهی کرده و جدا آن حدت بود که و این شاه
 بود در بین حکم است و اگر در بین نام است و شود بد و شود بی
 که از انچه او بود که در بهی و حرائ و جمیع است حکم انان
 معنی و در سل و در سل و مثل انچه از صنع انان مثل و انچه در حدت
 بهی و انچه حدت معنی بود و ان در بهی است و حدت و انان
 در از انچه حسن است و ان در بهی عالی است و انان در از
 معنی که در بهی است و ان در بهی است و ان در بهی است
 پس جمیع حدت است که این شده و ان در بهی است و ان در بهی است

به بعضی از این صفات روحیه کمال و نامیده است اما
 صریح ندارد و اگر فنی از صفات اعتدال بداند و در این
 کثرت طرق حریفان از صفات جمع کرده و در بعضی
 گفته اند از احسن اندام است و در بعضی از صفات
 صفتی از صفات و در بعضی از صفات از صفات
 حسن لغزه و در بعضی از صفات از صفات
 این کدام است و در بعضی از صفات از صفات
 گفته اند و در بعضی از صفات از صفات
 معلوم نمی باشد است اما در بعضی از صفات
 حسن است این و از صفات از صفات
 خاص صفات از صفات از صفات
 تصور از صفات از صفات از صفات
 از صفات از صفات از صفات
 از صفات از صفات از صفات
 از صفات از صفات از صفات
 از صفات از صفات از صفات

مکنه و حسن و عزت و بکبر حدت حسن عزت و کفایت
 شایسته و در حسن مصلحت یا عزت که بعضی افراد این است جمع شود
 مندر و باید دانست که عزت و قدرت با حسن منافات ندارد
 اما کثرت فرد عزت که جمع است و در آن جمع مخرج است و جمع را هم
 کرده اند که اگر راوی او می است عزت است و اگر دو عزیزه اگر زیاد
 مشهور و مستقیم و بنابر عقلی که سائر افراد کرده بعد راوی اثر می
 کرده شده است که این صاف است فرد و کثرت جمع است مانند
 شده و معجز است در جمع که او می نمی شود و بر سر جمع و از او
 و هم حسن کرده است و گفته که جمع شده است و عزت و بعضی عزت
 را بعضی شده و استعمال کند و برین اصطلاح منافات و با محبت و در محبت
 مشهور عزت مستقیم جمع و از آن تحقیق است و بعضی در جمع بر سر طایف
 بر نفیست و از آن معلوم و باید دانست که مراد ما که علی از می روست کند
 است در آن موضع بعضی از عکس و بعضی از افراد می خواهند و اگر
 بر طایفه جمعی از فرد و بعضی فرد و نیز و بعضی در فرد و بعضی وجود
 و اصل سند که مراد از آن طریقی است در روی صحابی است غایت
 بانی علی که به کثرت باقی افراد از صحابی و ثمای مستند در فرد و جمع
 رواه تا افراد صحابی از رسول الله صلی الله علیه و سلم موجب عزت

و بعضی گفته اند اصح اسامند برندی خصوص ماکد از نافع از
 این مکر و بعضی گفته اند اصح اسامند از بی الزالم از بدین منجه
 من غیر و بعضی گفته اند این اسامند من از بدین منجه و غیر ایشان را سر گفته
 و اکثر بر این اند که حکم بر اسامندی که منجه است بر ماکد علی الاطلاق مؤید بود
 الا که در اینجا و منجه است که بیجا است و عدت اسامند در اینجا داخل
 و از منجه گفته اند طبع است جاوید است اصح اسامند ماکد
 یا اصح اسامند در ماکد باب در آنکه در منجه است خود و بعضی
 و ماکد ایشان حکم گویند ماکد افضل ثانیه است یا افضل
 ماکد بدست و الدائم و باید که است احتیاج و جهاد و منجه
 صحیح علیه است و بعضی گفته اند بود بالعزیزه نزد ماکد اولان و منجه
 است و احتیاج اگر چه در منجه کمز است از آن و چون حدت مصف
 بتعدد طرف منجه حسن است و منجه است و او که منجه است
 که حدت مصف در ماکد اعمال منجه است نه و ماکد اولان و منجه
 اما منجه به تعدد طرف و اصل حسن است نه مصف صحیح به منجه است و
 بهوالتخار و المعتمد و منجه گفته اند که از منجه است منجه است و منجه
 بعضی رواه با احتیاط ماکد نیست بود یا خود صدق و دیانت

بنویسد و بعد از آن و اگر نصبت انعام کذب راوی باشد
 باشد و غالب است اخذ و انبط الثبوت ضعف مثل مخفی خفا الریه
 بعد از آن و بنویسد و عکس و حدیث حکم بر اینست و در این
 احوال مثل و شاید که برین صورت محمول شود و اگر بعضی گفته اند که بعضی
 صفات میسر و گفته اند ثبوت را و لا ارجح ظاهر الف و ثبوت مندر
 و مثل همین در این صحت بخاری و صحیح احمدی را بنا بر اینست بعضی
 این را در تقریر و صحت حدیث السنن و صحیح عیسی بن عقیل است بر سایرین
 و گفته اند صحیح الکذب و کتاب صحیح البخاری و بعضی ترجیح داده
 صحیح بخاری و گفته اند که این ترجیح با مدار حسن سابق احوال است
 و حدیث وضع و تخریص است و عدم احاطه بخاری و نوای از قول
 علماء و انما صحابه و مانند آن و گفته اند نیز که ثانی و حدیث مثل صحیح مسلم
 وضع و تخریص است زیرا که وی بدست نیکو محمل و فصل و تسبیح و منضم و مجسم
 و بعضی پس از آن از او است احادیثی برین نوع و ناسخ و مصرع
 و منضم و تسبیح و منضم و بعضی بانی و حواصی خارج حدیث و از جاد و قوی
 حدیث بخاری که در این تسبیح قائم است تصریح و اعلی است و ترجیح از
 حدیث حدیث بخاری از حدیث مایه است او هم السماء و بعضی کتاب

[illegible]

گفته اند در این صفتی است که بر بی ایسان وجود آن معنی
بعضی در حال شاد و جوید است بزرده و انرا هم موده است مثل
کمال حفظ و عهده شد و در و هارث مال القوی و انند که
بیا بی ایلم کرده و با بانی نه و سیر تر از این علم و مکتب که بی حدی
ر مثل بنا و عاری و سیر صفا تا فرادی دخت ساید و ظاهر لفظ
و در افق و عهده پس معنی است مال لا کفی و سخاوی از نو نوی نوی
و معنی عهده پس لفظ بزرده و لفظ بزرده از انند که بای بیلم
عالی تا و پدید این است درین دو کتاب بسیار هم در سخاوی
که او را به شیطانی میگویند موجود مانند معنی عهده است از این
سخاوی است بزرده عاری است و از حال مسلم فروری
بزرده مسلم اصل بمعنی این صفت درین عهده خود لفظ و ای
و معنی عهده پس لفظ بزرده از انند که بای بیلم
حدی می باشد سروان و انی که عاری و سیر ای ای ای
درین عهده پس صفا او علی سیر صفا و از حدی
کران از ان روایه عهده لفظ کج عهده عهده اند
بگوید صفا الاساد و عهده پس سیر صفا او ای صفا و ای صفا

[illegible]

و سخاوی بیشتر از الفبا که اگر در علم لغت و نامیدن کرده
و سخن چینی لازم می آید که در علم لغت و نامیدن کرده
یا بیشتر از الفبا که اگر در علم لغت و نامیدن کرده
نکته ای دیگر جمع اندر کرده باشد که در علم لغت و نامیدن کرده
مثل انما بکانت ان باشد و علی سر خطها باشد در علم لغت و نامیدن کرده
شبه واحد با در علم لغت و نامیدن کرده و اگر در علم لغت و نامیدن کرده
او عانی اخیر و ثالث موضوع است زیرا که در علم لغت و نامیدن کرده
در مریضه کتب و مریضه ثالث شاید که شباهتی راه یافته باشد
و مثل حال زده اما اطمینان که باشد و مریضه های تفاوت و شباهتی
آنرا نمی خوب این کرده و گفته که دلیل بر این تفاوت است از باطل علی
بجاست یعنی از صحیح القول لعمریک و دیگر اگر چه سخن در حال
انسان احادیث در این بابند مریضه کتب انان نرسد
حاصل این سخن است که اگر چه حال جاری و مسلم اند و لیکن تفاوت و شباهتی
و واحد ان از انما واحد عربی ان نامی است بلکه در مریضه
و مثل مریضه مضامی راه یافته باشد چه در علم لغت و نامیدن کرده
باشد قابل و باید دانست که این تفاوت و شباهتی که مذکور

شد نظر باری مجتبیٰ از حیث اصل صحت و اعتبار اکثر و
 سبب و الگای باری گیرد و معقوف و مرجوع را غیری
 نه فانی و راجع نگردد و او را از جنات و گیس از شواهدی
 نزد مسلم باشد لطیفی که بالغ جد و نرسد و شهرت باشد و موافق
 او را اینه و دیگر از بدین منظر طعن صحت لابد اقوی خواهد بود
 از حدت بخاری و همچنین حدت بخاری و عده از متفق علیه عده +
 جامع نام مقصود از این نامی خصوصا اگر از آن ترصمه باشد که +
 زیرا اصح الایده خواهد بود ممانعه از بیان تحقیقات
 گفته شد محقق صفیہ کمال الدین ابن الہمام رحمه الله که اس
 که محمد بن در حدت احادیث و لغیرم صحیح بخاری سلم فرز داده اند
 علم است و عابر است در وی لفظی زیرا که حدیث باری است
 اشغال رواه بیشتر و طی که اعتبار رسیده اند از بخاری و
 و چون فرض کرده شود وجود آن سند و در رواه حدیث
 غیر نامی حکم صحت ایجاب در این است پس حکم و مجاز
 بود و نسبت که حکم کاری از مسلم باشد صحیح را وی معنی آن سند
 را خرم و قطع عنوان نمود و مخالفت با حکم مروی از او قایل است

که واقع شد آن باشد و وجه دلیل قاطع بر محبت علم آنان و جزم
بدین عمل صالح است و بجهت اخراج کرده است مسلم و بنابر خود
راشایی از روایت که سید محمد بن ابی حمزه و حمزه بن محمد بن
نخعی جمله آنکه که لغیم کرده شده است در آنان پس در بار
در حق زاده بر جنت و عباد صواب است آنان باشد و حمزه بن
سروه محبت و حسن صفت با آنکه کسی را عذر کرده است شریعی را
که کرده است از او گریزند باشد که روایت کرده است از آن
که در روی آن شرط در عارضه آنکه شتم است بر آن شرط و حمزه
در حق سید صفت کرد در روی را و تو من کرده او را دیگری لغیم
کسانی مصلحت نگردد بعضی عمر بخشنند و اگر احسان و ایمان کرده است
امر را روی را نفس خود را بقیه یا که فرموده اند و بخشنند
بر آن که از امام بخشنند و اگر احسان و ایمان را روی را پس
که بخشنند خود نوایر در اصطلاح است برای احسان و نفس خود
پس عمر است که هم خود بر آنان صدی در عمر شانی که بخشنند
سندانی و شانی را باراجه بر آنان است و حال آنکه

که اعتقاد بر اضماع و تعدد ائمه محمدین و اکابر علیست و جویان ایشان
حدیثی را نقلی لاجعل کرده و عمل بدان نموده آثار و تشکلات
بر ایشان را تصدیق و محبتی که مشهور اند مابین ما و ایشان
ایشان حکیم ای حکیم حکیم و مبارک است و این حکیم در مقام محض
و معاد در مقام است با محمدین و قرار داد محمدین عالمت که اولاد
کند شوند و کنش فقها و در آن محال فعلی و سبب است تا هر چه که در
شبه و این سخن نافع و معنیست در عرض اینست که این کتاب
و نامند اب ایام محمدین از خصوصیات جنسی و در عرض کتاب
این ایام علی است و این علم و صل احادیث صحاح مختصر است
صحیح بخاری و مسلم و ایشان استغفار کرده اند صحیح صحاح را که بر زبان
بود در شرط آن در حای مطلق صحیح و خود گفت کرده بر حای
بعد از احاطه و سخات بخاری گفته است که در آورده ام در این کتاب
آنچه صحیح است و در آورده ام بسیاری صحاح از ترس محل کتاب
و مسلم گفته که ترجمه در کتاب آورده ام از احادیث صحیح است
مکتوبم که آنچه ما آورده ام و بعد از آنست و لا بد در کتاب
و ایشان و چه گفتن خواهد بود خواه از خفت اصحبت یا از

[illegible]

[illegible]

کتاب مشهوره یا غیر این از اسمیه این علم که از این کتاب مشهور
نمده و بطریق صحیح نامش در دوا این و مضافات گید از شیخ
و از حدیث که در بعضی رسیده اند از استاد الهیاج مثل صحیح ابن جریر
که او را امام الاسلام و شیخ این جهان است و این در شان او
لقب است که ندیم بر روی زمین یکس که است از مضامین این
و یاد و در افتاد محکم است و یاد است از شیخ و گویند از شیخ و احادیث
بسیار است و مثل صحیح ابن شاذان و این حدیث که در لغت است
ماصل منام بود و جامه ایشان و لغت است که در دوی از او بدیده علم
در لغت و حدیث و حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است
ابو سعید محمدی علیه السلام ابی احادیث و لغت است که در لغت است
علی الصمیم نام رسیده باین معنی که در بعضی از احادیث و لغت است
این را اسناد و نقل کرده و در کتاب ایراد آورده است
احادیث بر سنده است و بعضی بر سنده است و بعضی بر سنده است
باین و بعضی گفته اند که لوی در کتاب و بعضی بر سنده است
ناقص است و گفته اند که بعضی از این حدیث و علم و حدیث و حدیث

در تصحیح کتب است از صحیح بخاری و از مرتبه حسن خود باقی است و گفته اند این
چنان و این مرتبه است و القوی اند از عالم و بیشتر و لطیف تر اند از اروپا
از حد و سون حاکم و محققان صهای مقدسی و وی شرح صحیح که در محقق است
آورده و وی شرح است از شدت و حدیث صحیح این گونه نوی
اکثر و نفی از الحاد و در کتب سنی مخصوص الصحاح از وی حدیث حدیث
استاد مورد و بر الحقیقت بداند که گفته اند و موفق من نمی علم و است علم
و صل کتب سنی که نتواند در اسلام بماند که در خلاف است حدیث الصحاح
و حسن و صحیف همه و خواست و فاد و حدیث من است و بیشتر از حدیث
26 سنا الصحاح سنی تعریف علی است و حسب الصحاح که در مرویات حسن
حسن نام زده سنی است نام علی است و در حقیقت از اصحاب علی است
از وی در روایات امام کاری و مسلم و ابی یوسف و ابی داود و کتب است
در کتب سنی و در روایات صحاح و حدیث است از حدیث است و حدیث است
لوم المجمعہ مندر عشره المیزه خلف من سوال سنی از حدیث و است و حدیث و
توفی سنی الفطر سنی سنی و حسن و یاقین و و حدیث سنی از حدیث و یاقین
و توفی سنی لوم الاصل خمس است و یاقین من حدیث است و حدیث
سنی اصحاب و یاقین و حدیث کاری به کار از حدیث است که حدیث

سینه بوی بود و بدست بی از این غار بسمان شده است
بکار بنویسند و وی بر در افریخ خود بخار اندوخته
بود و وقت ظهور و بدو امام احمد متولد شد و در آن وقت
دوازده و چون بخاری و افریخ متولد شد سلم ملازمت او کرد و
استفاده کرد و همه ندبها و اما بود و وی سرشت بی عالی دارد
در علم حدیث و از ائمه امام احمد است و چون لایف کرد و کتب
بر امام احمد روید و در کتب خود و احمد بن اویس و ولید است که او هم
از رسول خدا صلوات الله علیه است و انتخاب کرد و از کتب معتبره است
آنجا که بعضی است و جمع کرد و در کتب حجاز و شافعی است و در
روم و در کتب صحیح و بی حد است و در کتب نایب و حدیثی که در
ون و جمع شد است از نایب کرده ام و در حدیث آن است که در
صالح است یعنی برای احتجاج بعضی از احسن عمل کرده اند و گفته اند که
معتق است الی و او از فرزندان نایب بوده اما او است و صحاح
بعضی اصح بعضی گاهی بر شرط سخن و آنچه گفته و بعضی سکوت
نور و صحاح و گفته اند که بعضی گفته اند که جامع حدیث است

و او نیز بر روی صحاح باشد اگر چه ضرر و عسرونی باشد و باید علم
 و ابواب عقل گفته است که ابو داود و عثمان بن عوف امام و مع مقدم
 در زمان خود و بروی است که مجلس بروی است کرده در زمان وی
 و در خود حدیث و تخریج علوم از نو اصحاب و بود وی از علماء و در حدیث
 از عبادت و حفظ و صنایع و بود از نو اصحاب حدیث و گفته اند
 که بامر او را و گفته بود وی فراغ و در حدیث گفته اند که بامر او
 گفت این فراغ تر از بی ستان است و دیگر احتیاج در حدیث
 حدیث پیش از زمان ای داود جامع و ساخته بود و همین و احکام
 گفته است که بامر او را و گفته اند که بامر او را و گفته اند که بامر او را
 شریف و احکام و بی او وی در حدیث کرده و گفته اند که بامر او را
 بر او گفته است که بامر او را و گفته اند که بامر او را و گفته اند که بامر او را
 ای بامر او را و گفته اند که بامر او را و گفته اند که بامر او را
 حاکم بامر او را و گفته اند که بامر او را و گفته اند که بامر او را
 و بامر او را و گفته اند که بامر او را و گفته اند که بامر او را
 و بامر او را و گفته اند که بامر او را و گفته اند که بامر او را
 و بامر او را و گفته اند که بامر او را و گفته اند که بامر او را
 و بامر او را و گفته اند که بامر او را و گفته اند که بامر او را

27

قدیمت کرده و او را الفایف و در علم حدیث و انساب جامع
وی احسن و انرا انساب از روی ثابته و احسن حدیث مرتب
واقف از روی خبر و در وی جرئت و در صحیح می را با حدیث از دور
نیست علاوه بر سند لای و من الی حدیث از صحیح حدیث و من الی حدیث
محج القذیل و اوه و صدی مرتب پس از آن بر نرساند و در
فی و در وی بر نرساند لای و من الی حدیث مرتب
سند نسخ و سنن و من و نام مرتب و در وی حدیث و من الی حدیث
با موسی و من و در حدیث مرتب و در حدیث و من الی حدیث
نام مرتب و من و احسن حدیث و من و احسن حدیث و من و احسن حدیث
در حدیث و من و احسن حدیث و من و احسن حدیث و من و احسن حدیث
نموده با وجود در حدیث و من و احسن حدیث و من و احسن حدیث
ت بر اراده نموده است و احسن حدیث و من و احسن حدیث
و در حدیث و من و احسن حدیث و من و احسن حدیث و من و احسن حدیث
نموده با وجود در حدیث و من و احسن حدیث و من و احسن حدیث

[illegible]

و بعضی از شیوخ گفته اند که در نسخ کهنه است در اسلام مش
دی و بعضی از کتب کتاب الوداد و متعارفات کتاب ترمذی و این
کتاب الفائق است و بعد از آن است اما سابق بر این است
از نامه است و در بعضی موطا و مختار صاحب جامع الاصول می است
و موطا طبع امام مالک است و وی مقدم است برین موطا و اما نو
وضد و برینه و مدت نام یک سینه غرض و بعضی و وفات و نسخ و بعضی
و اما در بعضی و می و حایر سال و بعضی بود گفته اند و وی نام
است در فقه و حد اکثر علم از وی می باشد و این نوی
شیخ شایخ احمد بن حنبل و می است و می سینه الفقهان گفته است
که کتاب و یوم اصح حدیث از مالک و گفته اند اول کسی که تصنیف کرد
در حدیث اوست و بعضی نام می جامع صحاح و او علم اول
کسی که تصنیف کرد در صحاح محمد بن حنفی است و اما این نامه ابو عبد
محمد بن زید القزوينی است و نامه حدیث بعد از اوست گفته اند
محمد بن زید بن زید بن زید و بعضی و گفته اند بعضی از رجال اهل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بود که از ارام بنی به عقد و نایب احکام عمارت حری از این صفت
خون کرد و از خط منور و با احکام محمدی منور و منور
حدی که از شیخ مال الدین با احکام فعلی است و منور و منور
از احوال مکه زو رحمة الله علیه و منور و منور
مان در ده شروع در عقد نایم و نایب و منور و منور
نشمی در میان سار و خط محمدی و در خط و منور
و اشاعه انان و انچه منور است با نایب که صحابه را منور و منور
سمت منور و منور و نایب و منور و منور
در میان منور و منور و منور و منور
منور و منور و منور و منور
صفت انچه منور و منور و منور و منور
با منور و منور و منور و منور
و منور و منور و منور و منور
منور و منور و منور و منور

الا در فرائض و حساب دایم بر یک سنی بود و حکمت و نور بصفت
و نور سوخت بر اوست تا بسجده و حوشت و آنرا حسان بودی که
بدین عمل می صلوات بودی و در گسینی و حکم علمی عرضت و حسان
بازل بر روی مایک که بدو رسیده اند که نام آن ذیود و حسان
ندند و در رشت و از حمانی الفنی و فغانی در علوم صحابه آمده و بعد از
گفتن آن سرور که نام آن الفیبه از بعضی علمای و اوست در
علاوه و معاد و علوم که در دست علوم و احاطه نمودند و حمانی
31 بعزت و حکم که در شرف حکمت آن افاضی علوم بود و در حضور
صفت علم و در حسان موت مرست و مایک رسیده که
نام آن معاد و حکمت آن افاضی علوم بود و در حسان
بالحسن خوانند و حمانی که در دست صحابه رسیده و بعد از
نام آن در آمده است حمانی که در دست حمانی که در دست حمانی
بر گسینه علمی صحابه و حمانی و معاد حمانی و حمانی
حکیم حدیث معنی علم که در نور حمانی که در حمانی که در حمانی
حمانی که در حمانی که در حمانی که در حمانی که در حمانی

[illegible]

در خصوصت با او تفسیر و اصحاب می ندارند و باب یک در خصوصت این
 سیم است از خیمت شتووع و نیز است و در او از زمان مع
 و شناع مع من عدم سلسله علم حدیث موت و مروت و شتووع
 بدیوت و زواجی باده و روحی کی استاده یافت و چون و او از
 زمان صحابه و اوایل اهل بیت فروغ و اعتراف به سده بود و حکم
 لعنت و جنایت بقصد ترویج مستمع حدیث و صبح و افتر با حدیث
 عاصیه پس از حدیث اسامی ملت و تفهم صحیح و لغت کادوت
 و تفهم و تفصیل از حدیث نموده حق را از باطل و موعنی را از نصی
 جدا ساخته و در یک حدیث از نصی کرده و نهند آن است
 و اگر در این و ماعنی مبادارند پس از است و جماعه حدیث مستفید
 است در اعتقاد و اصول و فروع می رسد و در وقت و موعنی و بعضی
 مواضع مختلف اند و بعضی از آنکه نظم و جماعه بعضی از است و بعضی
 است و مبادت می در سینه غامض و وفاتش در مانه و مسمن
 و جماعه را احکام است و در کلمه و می از اهل بیت است و بعضی از
 بر آنکه در روزگار و می چندین از می بود و به است و مبادت است

و عبده سید بن ابی اوفی و کوه و پس بن سعد سید بن عبیده و ابو جعفر
عازمی و آنکه از خلیفه رسول است در وفات مکه و بعضی جراح خیار
نیز از سر سوزانده صاحب طبع بالا عمل گوید که در کتب الوصله با هم
و در کتب آسان بنزد ارباب عقل به موت رسیده و اصحاب وی مکتوبند
که وی شجاعه و شجاعت او را بنام و آنرا که در کتب آمده است
و قریب سندی است که عادت او زوی از صحنه مدور و روی
کرده است گفته که پس بعد از وی سید ابی خضه مدینه علم
و بعضی در واقع جناب عقل کسی دور نماید صحابه رسول در روز
وی نماند و بی همه بدنام است اینان که در کتب مراد میماند باید وجود
قدوم و در پس ملا و آنرا که در کتب شده و حدیث است از علی
رسیده و صحابه یا احزاب است رسیده که مابین اصحاب است که
عالم صحابه را در زمان است و بعد علم و وی را که کثیر از صفای العین
در زمانه و در زمانه و اصحاب آنان که در کتب رسیده است
نموده است بعد از آنکه او را و علی و علی بن عقیله علم

یت روان و پیران او شد اگر چه از مناف و بی عقل نسیم سخن
راز گردد و گنجی دیگر لکن باید بدین مایه را شهر و مردم و بدو
عام مرید او شد و بعضی عابد دیگر مختص به از وی امام ابو عبد
الله بن ائمه است و ولادت او برین سن و سال است
در سن و وفات او در ماه و تسع و سی و یکم است و وی از
تألیفات ائمه و امام است در فقه و حدیث و تفسیر و کلام
و روایت و ما ابو صفیه مدافعت نموده و بر همه و کلامی می ناکرده است
این باب مغرب به برید او شد عابد و در بلاد و مختص به از وی
امام ابو عبد الله محمد بن ادریس شافعی است و تالیفات است تسلی از اجداد
او را تا سلسله شافعی است و ولادت او در ماه و سی و یکم سال وفات امام
ابو صفیه و بعضی گویند در روز وفات وی و این روایت به
است و وفات او در ماه و سی و یکم است و وفات وی از شافعی است
احمد بن حنبل را گویند اگر چه در جمیع و مختص احادیث است از روایت
اما ما و ابن حجر عسقلانی از وی می گویند احمد بن حنبل اصحاب و
برای حنفی و شافعی است برای اوم بر امام ابو عبد الله احمد بن حنبل
ولادت او در ماه و سی و یکم است و وفات او در ماه و سی و یکم است

[illegible]

واللحق مدب وعتد و...
سبب مفروق و عدم صفا احوال باطنی اند و مرئیه اند زنده بختی بی
باید چه امام شریعت و چه شیخ طریقت نامائی لوحه حکم و قدر کفایت کج کرد
جهت حق و الحق اصل موجب است و است تفرع بود و حق و حق اصل
مرحوم الکرمه و اصولا و اقوالا لازم و وند اگر حق است حق است حق است
وان بگردیدند اند که است حق است حق است حق است حق است
و در چه در یاد و در که حکم شد در آن رود و حق است حق است حق است
بسیار که در این میان و حق است حق است حق است حق است حق است
و در چه در یاد و در که حکم شد در آن رود و حق است حق است حق است
نادران احوال حق است حق است حق است حق است حق است
ماده حق است حق است حق است حق است حق است
که در حور خان ابرار نموده اند که حق است حق است حق است
کنند که خبر و صوب در آن نموده اند که حق است حق است حق است
ای جمع مدلا است حق است حق است حق است حق است حق است
و با حق است حق است حق است حق است حق است
در یاد و در که حکم شد در آن رود و حق است حق است حق است
در یاد و در که حکم شد در آن رود و حق است حق است حق است

روزنامه

الشيخ محمد بن عبد الله بن محمد بن عبد الله

طريقه

[illegible]

سید محمد علی حسینی

مستحق است که در مقام اول قرار گیرد و در مقام دوم قرار گیرد

[illegible]

جانی مل و حریت ہم رو و ہم دلی مل نمود و دست و پائی و پیرائی

(Faint handwritten notes at the bottom of the page)

[illegible]

و انچه می باشد این نیز منتهی یک مرتبه است و اصل خود در آن تمام مرتبه ها را

و من و ماہی مرقع است

صل و صحت و شکر و غفران و در

نفس و پنج ہوا و شش حص

بجانب بجهت دیگر راجع آید و او افضل اندک احوط و درین
و نیز مستحب است با بوی خوش و بوی عظیم بگذارد و بجز رجوع بدین
و نیز خدیجی مانند عظیم موزت درین صورت جایز است و درین مورد
که مجتهد را نیز رسیدگی را بدین خود دعوت کند و اگر او عابد و شایع
خود را روی موجب و لازم گرداند الا آنکه آن مذنب و غویب و سب
و در محاسن مذنب خود ملاحظه مذنب عمر نماید تا بیکه در آن حال
معاذ و عقده گردد و مختل می باشد عمل کند و اعلی کرده اند که لغو نمیدان
نیز نزد وجه و عظمت دفع حج مذنب بر خود عمل کرده اند تا می ارشد
که از افعی امام شافعی رحمه الله تعالی را می کرده بود و میسایر بدین و مایه می
افزوده پس بخان عازر کرد و ظاهر این مذنب می و مدغم مانع خود
خان را که است آن بود و عقده بر این ردی فرموده تا بعد ضرر افتد
و عقده خود مذنب عرفانی بر عمل نشود و بعضی اوجه است و احوط است
رحمه الله علیه و در دفعه دیگر مذنب بر این می و در نزد و می باشد
و از امام بنویسد که سزنی آید که فتنی نامت عازر درس حر و اند
که سزنی و مایه در آن و ضرر کرده و افتاده است و فرمود که در
القول بر این خود که این عمل از عمل دیگر محال می و فتنی بود و می کرد و اولی

[illegible]

[illegible]

وقت از اجاره داده و بعد از آن لوحه کزنت طرف بر وای می نمود و کزنت
طالب میان و جاسان پست و کجاستی که بعد از آن سبب شده بر سر نه است
سببه بنده استنباطی می نمود و آن و امام غفر له است و نه عمل و مال
منتهی و بخود عالم و دو نفر از سبب را بعد از رضی منتهی از کجاست
گویند و در حقیقت از حاصل نمودن در میان این است و امام غفر له
رج به سبب در صبح و بی و در ج کجاستی می نمود و بعد از آن سبب
علی قضا الی صفا و در آن امام غفر له کجاستی است و در آن سبب
که از آن کجاست است و امام غفر له کجاستی است و در آن سبب
و امام غفر له کجاستی است و امام غفر له کجاستی است و در آن سبب
می بیند از آن کجاست و امام غفر له کجاستی است و در آن سبب
کجاست نظر می شود و در آن سبب می نمود و امام غفر له کجاستی است
و احوال کجاستی است و امام غفر له کجاستی است و در آن سبب
مستحق اند و کجاستی است و امام غفر له کجاستی است و در آن سبب
است و کجاستی است و امام غفر له کجاستی است و در آن سبب
از دست ندهد و امام غفر له کجاستی است و در آن سبب
و در آن سبب کجاستی است و امام غفر له کجاستی است و در آن سبب

[illegible]

که این حق معصده را در سیر الطولها آورده و سیر المصادف است در برده
و همچنین از آن معصده آورده و اگر کسی احوال را بداند و در آن واقع
معصده و الوفا بکفر نه الهی است در آن معصده بود که وی در معصده داد و
گفت که کفرش را بکفر معصده بود و منع مکرر مردم را از آن
در اسلام و این قول اظهار است و الله اعلم و چون سال سالک و معصیت و
مردمی نیست پس بعد وی معصده و فایز کرد و هم وی ابوالمکارم
و نیز وی معصده است حضرت علی بن ابی طالب را و او که معصده
و بیستم معصده است سر اهل معصده می باشد و با سال با مردم تمام کرد و او که
را از آن شد تا معصده است وی معصده است و سال اهل معصده و معصده
معصده وی بود پس معصده ظاهر است اما معصده و این معصده وی است که
سر اهل معصده است خدای معصده ظاهر شده و معصده را وی معصده
و او معصده است پس وی معصده وی و او که معصده سال از آن معصده
و معصده اواری می کنند که معصده با معصده و این معصده معصده سال معصده
معصده و معصده می بود و معصده و معصده و در سال معصده و معصده الوفا
او را نیز بنام مردم می بخشد و او را معصده معصده و معصده می بود و در

[illegible]

[illegible]

بحقیقت در صفت نباشد بی از احباب که از صفت جزو نوشته ای
 لغتن و مانند و نهائی بدل یا نیز این صفاست کردن و جوامع و صاحب
 در خواست خود نباشد است ~~در خواست~~ در خواست صفتی است
 او را می ماند بی صفت و با او نه و حق با حق و صفت بی آن نیز
 و جوئی و نمود او از کتاب ~~صفت~~ یعنی حق را با او
 پس با حق و صفت آن پس این سوی حق است و نه با حق
 نیز است بنواست و اگر خود را این بزرگ بگذری است و انصاف حق
 12 روحانیت او به اید و بجم المودع است به روحی بی و در صفا و او
 و با او است که از حق به هر این صفت می افتد اگر چه از وی انصاف
 کردی و او را این خود نوی از عانت را به روحی که با حق و دل
 نوبی باشد با حق و بی بی حق از هر دو و دل و نوبی باشد و است
 وی درون تر از این و با حق و حق است با او است صفت نوبی
 آنست که دل و نوبی و با حق و با حق بی عانت و بی عانت
 و با حق است حق در کمالی صفت چون با او را با بد و با او بی و تو سر است
 بر اند و با حق است و با حق بی و با حق و با حق در میان مردم
 سر صفت صفتی را با حق بی و در حق و با حق بی و با حق
 معلوم شود یعنی به هر این صفت و در این در میان با حق و بی
 کتاب از صفت صفت که در با حق و با حق بی و با حق بی و با حق

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بروردن طبع الفی به نفعی مدی و سوختن مرده و زنده و سوختن
در وقت انقضای وقت و عبادت علم نماید پس اگر هر وقت که بخواهد
از آن کوه مرده و ای آن کوه صومع حاصل از کوه مرده و ای او را
در بای کوه زمین تا بون بد است و برای آن کوه صومع از کوه
و بایستی شش فرسخی که در جبل دو مایه سبز و سبزه بود که مایه
در بای غیر سبزه است و ویرا بر روی مایه نشستن هر دو مایه
برای آن که در حقیقت پیدا شد و چون علم و خود را و این
سازند و علم و این و خواندن خود و جبل بقصد علم خود صومع از
آب و صومع است با علم و شش و هر مایه ای که در
سازند و علم و چون در خواندن را بوی به شود و علم و این
بسی فرسخی است تا آنکه از آن دو مایه است و چون صومع
از دو مایه که در جبل است آب سرد است و نیز روی
بر علم و این در آن وقت که در حقیقت و سر و سر در
باید و این علم است از این بر ساحت و در وقت که در
و غیر سبزه ای است که در و این که در آن کوه صومع
و این که در آن کوه صومع است و این که در آن کوه صومع
از کوه دو کوه است که در این صومع و کوه از کوه و کوه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و شایانی کرد مبار و شکت برد و دست راستی به باز و سحر کرد و بر
خود دو بار سوخت و بر سرش نهاد و آن وقت برد و ای خود راستی به باز
و در بعضی روایت این جهت گفته اند و شایانی است بر سرش و در بعضی
روایت شنیدن مایه مطلق و واقع شده ای در عدد و در بعضی روایت
در بعضی ز عدد اما بعد گفته و شکت و در بعضی غایب است و شکت
در بعضی گفته اند می شنید بنی اسام و در بعضی روایت غنی جمع است و
در بعضی واقع شده ای در عدد و ظاهرش در چهار خواند و یا مضمون راوی
در انعام عالی اصل شنیدن بود و در بیان عدد ساکت ماند و ای شکت
علیم است و توسع دایره رحمت بود و غالب احوال این بود که
می نشست و در روایت ای داود از عیسی علیه السلام می شنید که
مردی نزد حضرت صلوات الله علیه آمد و گفت ما رسول الله صلوات الله علیه
راست می شنیدیم حضرت صلوات الله علیه را و ای شکت و در بعضی روایت
است که بر سرش شکت روی خود را به شکت شکت برد و در بعضی روایت
که بر سرش شکت کرد و در او زد و در او شکت کرد و در او شکت کرد
و سحر کرد و در او شکت کرد و در او شکت کرد و در او شکت کرد
مای خود راستی به باز و سحر کرد و بر سرش نهاد و آن وقت برد و ای خود راستی به باز

کرد بن سکر و بعدی نمود و عظم بر درین رویت در بعضی است و درین صحیح
 تراست و بنی فرموده از او صحیح خود روایت کرده و در بعضی است
 کرده و راوی اینرا خطبه نموده بر آیه طمعی دم طمعی است از اندک نقل است
 نه از بیست و بعضی گفته اند که اساس بعضی است و عظم بر آیه بعضی
 گفته است که در حدیث صحیح و نقد بر است ای من بعضی من خیر و این
 است و لیکن نموده است اینرا که روایت کرده است ابو نعیم من حدیث
 ابو خود مرده او را من او عثمان بن بعضی من واصله او را از بیست گفته
 از حدیث و حال ای حدیث لغات است که امی المومنین علیه السلام فرمود
 ۵۱ طمعی می آید که در حدیث است این گفته بعضی گویند انتم کرده و این
 است مستوره و نیز بعضی انتم نموده و این است انسان نامور و حدیث
 وارده در آن امام محمد در موطای خود نموده که کسی به از بعضی است
 خود و باری گفت دارد و کنار اگر با سبع و اکمال نمود که گفت است و نموده
 که قول امام الجعفر رحمه الله علیه است از منی و امام شافعی گفته که روایت است
 روایت بیست و اگر روایت کند امام مکی و صحیح از بیست و بیست
 زیاده است از بیست و بیست و بیست و بیست که روایت است بیست و بیست
 است حدیث روایت و در غار و این حدیث است و امام محمد گفته که

که غایت بر غایت گذرانی امور و در وقت مصطفی و سنان
را گاه ملک بود که روی و گاه بدو طرفه و گاه سه طرفه حکایت در پیش
استفاد روی و در و سنان مکرر گشت و در یک طرفه بود و در مصطفی
نگار و سنی و مصطفی و سنان در هر صورت مجبوری و صل برمودی که
می گوید در هیچ مدت هیچ فعل که اشتیاق را بعد از فراغ مصطفی نگار با
دو بار نماند و در آن غلبه کرده باشد و در وقت و در وقت از
از روی آوردن که گفت هیچ گفت و آمده در مصطفی و سنان
برج و در وقت اجماع است که مصطفی و سنان کند که در هر
سنان است و دوم که هر یک که در میان بر دو طرفه و در مصطفی که در آن
طرفه سنان است و سنان که روی شده است سوم که جمع کند طرفه و سنان
مصطفی و روی و سنان با مصطفی و سنان چهارم که فعل کند با مصطفی
و سنان بدو طرفه جمع کند که سنان است و سنان بر دو طرفه است
جمع کند فعل کند سنان طرفه مصطفی که طرفه با اشتیاق کند که طرفه
و کند که جمع جان و در اول است و در سنان با عادت که جمع نمی
و عادت با عادت است و سنان با مصطفی و در وقت از آن است و در وقت
که اعلان بر دو طرفه است و سنان است و مصطفی و سنان بود

[illegible]

سنت و زود مالک فرض و زود الوصله فرض مسج حرام همه سر
 است و زود نمی بخورند سنت با عشاء آمد و حب العاقب نیست
 بر این اصل است و نه او حب سقوط عام و نه به قطع
 و سه که زود است و لاگز حکم تکمیل و زود شامی فرض است که این عام
 مسج لوان ساد اگر چه سه حرامی که کمی نرسیده و نه است اخذ
 عامه امی می توانی است مالک است و مروانی می توانی شامی زود می
 موازی است الوصله و مروانی اگر زود و مروانی زمان بعضی مردان
 را عام و اصل معنی مسج است نزد که زود است شامی گویند این
 معنی است به جردنی از سر اصل اگر زود است که زود در است
 که مسج سر کرد و اصل فعلی است پس فرض زاده از این است و زود
 و یک که بد سر عام عام معلوم است پس چون شوق زود مسج است عام
 سر چند حکم در احادیث خود و دلیل عام الوصله است که در تکمیل
 احتمال مسج کلک و بعضی مرد و زود است و مسج لوان است
 و زود و معنی اما مسج سر اصل است حکم بر مادت حکم باو بعضی محلی
 و بی مختص است حال زاده حکم در مسج مسلم و زود بر سر زود

[illegible]

چنانکه در قول خود میگوید و کس اهل بیت الهی را
حاکم برستی در این دروغ و غوغا فصل کرده و اما باور سنت اربابان
لصحت است ای مریضه من و اگر گویند حدیث مسیح علی صلی الله علیه و آله
در نزد برنجها صید است چه که در بعضی کرده باشد گویم ظاهر و آشکار
برنجهاست و اگر سر شود حدیث او مال بدست الهی و هیچ مقدم
سند است از شافعی که از آن ظاهر است که علم بدین و ظاهر آن
پسندید مقدم است و در روایت بعضی از علماء مسیح مقدم را پس برگزیده
نیوف خودی یا ما و ای دلالت دارد بر شفاعت و اگر چه حدیث مرسل
است و کس نمی گوید که مرزا حق تعالی که اسفا و نامه منقول که حدیث
ای داود است که او را فلان حدیث الهی و مسیح معصوم است حاکم است
که از آن مسیح پس الهام مانی دلی است مکتب بر طاعت بند و در حدیث
امام شافعی آمده اگر کسی از ربع پس در حدیث نبوی لایحه احسان از برای
تعلیم است کردی اگر چه در عام هر یک از شش نبوی و اسما علم و اکثرت علم
مکرر مسیح مکرر می خواهد که شافعی گوید که مسیح عام بر بسیاری حدیث
است و در حدیثی بر مسیح آمده اما اکثرت صحت است و نسبت
مسیح در حدیث عام علم مدار است و شافعی از ما و ای طهر و حدیث

که سه بار مسج روزه برابر با یک صوم است و در روزی که مسج
از او وصفه سر آمده است اما شصت مسج عاید حرمه در یک روز که آن
مستوعب است و مردی از امام الوصفه و در بعضی شروع کرده گفته که
روایت کرده حسن از ابی صفه که اگر مسج سه بار یک کند شصت است
یا اندک از اوقات در مسج مطلق آمده کی گفته بعد از غنچه سره و آمده نیز
آمده از یک جهت رسیده از اوقات است و در بعضی عادت است
نیز واقع شده و آن نان معنی است که هر دو یک است از عدم راس
موجود و ما را موقوفه عدم از دعا که در اوقات که در محفل است
که در سینه معلوم شده و نیز این عادت را موسوم به نصف صوم یا یک
نصف مسج و ربع صدنی صحیح مانده مگر آنکه واقع شده که در یک روز
یک بار و دو بار و سه بار و شصت غسل و مسج است و قول شافعی
نصف مسج و غسل است و نفاس مسج غسل و غسل است که گفته
مستند است که در وقت آمده محفل و تمثال است و در روز است صحیح که در
عدم مزار مسج آمده مراد از آن نفاس نموده و مان کرده که شصت بار
جواب است و بعضی است با عطاء محموله و نماز مسج که نصف است
بیشتر است و یا بیشتر که منی بر مانده در احوال و رعا است نفاس است

باشند و در غایت مسج ناب هر دو گاهی بعضی مثل که حصول آن در این
البت در وقت مذبح لازم دارد و هر چه حدیثی در مسج مزه درونی
آمده باشد و این مسج که مرید را دست کند با عصا و بریده و لوله
و علم نموده باشند پس رافوت بر منته واحد است و مسج ای محضر
در شرح متعجی می نمود که در مسج حریفی در حدیث مسج سائده و اگر
علامه بر این اندک شامعی که سنت مسج را منسبت نارد و اولاد او گفته که
را با این شکل که صحاح اند مرید است و این که مسج را من مزه و ابوجه
و ابوسعده مالمه کرده و گفته که مسج می رسد اندک که با سخاوت سنت
56 مسج مرید است مگر از اسم منجمی و منجمی و معمول لغت صبیحی است و این
از انس و عطا و عسکرتان از اهل آورده و این خبر و منزه در حدیث
عثمان سنت مسج را الفتح نموده و در حدیث لغت معمول است این
و در جامع الاحوال خبر و منجمی از حدیث بخان آورده که در حدیث مسج
منا در مرزه و مسج ای تمام از حدیث لعل کرده که لغت روایت کرده سده
است و خود نموده که مسج از حدیث عثمان و منجمی است و این حدیث
مسج حدیث از حدیث منجمی و منجمی از حدیث ای خبر آورده که مسج
منجمی را که منجمی است و منجمی از حدیث عثمان و منجمی از حدیث عثمان

محمود است بر ترازات و عداوت حسد بری فانی الهی است و مرگانه
و صفات بر هیچ بعضی است سر زودی بر علامه عامی حاکم شاه سنان
مسلم است در خطبه مشهوره که هیچ سر و بر ناصبه در عالم بدنی هیچ
و کم چه صغیر و وسع که و صفو بر می هیچ بعضی است سر و ادوات و مسج بر محام
کنند و حکام است و مسج بر علامه کی مسج سر و ادوات کی صفو است و است
امام محمد در موطای خود می رود که گفت که رسید عارفان رسید
که و او بر سر و مسج بر علامه که علامه است نام مسج تنوی سر کند و بی
از کرده نام و معنی است قول آن است و جامع مکتوبه که در مکتوب مسج
ای مکتوبه که امرا مکتوبه می مکتوبه که و مکتوبه که و مکتوبه که و مکتوبه که
و مسج مکتوبه که سر و رسیده است عارفان و اول مسج بر محامه بود کی
مکتوبه که مسج و معنی است قول آن است و علامه معنی که و از شام می
مکتوبه که که در مکتوبه که مکتوبه که مکتوبه که مکتوبه که مکتوبه که
استی و مکتوبه که مکتوبه که مکتوبه که مکتوبه که مکتوبه که مکتوبه که
بر مکتوبه که مکتوبه که مکتوبه که مکتوبه که مکتوبه که مکتوبه که
و در مکتوبه که مکتوبه که مکتوبه که مکتوبه که مکتوبه که مکتوبه که
و مکتوبه که مکتوبه که مکتوبه که مکتوبه که مکتوبه که مکتوبه که

[illegible]

[illegible]

بسی از شیوخ گشت جانور گشت و ماه بر ناصبه سر و علامه مردودی
جانور گشتند و اما اصناف بر بعضی سر یعنی که بر علامه گشت بر سر مرده
مصنف بعضی بنمود اما در حدیث هیچ نامیده جانور از اکثر روایات آمده در
علامه علامت و اگر است ایضا گشت که در حدیث در علامه در زور و قیاس با
مردودی در هیچ بر علامه جانور گشت بود و بعضی طوق حدیث منزه گشتند
که گشت آمده در هیچ بر ناصبه و علامه و پس ایضا گشت در هیچ ناصبه و علامه
معاوانه که بر او سان هیچ بر علامه مانند ای هیچ بر روی جانور منزه گشت گشت
مراش دارد که گفته و علی بعضی و پس ایضا گشت مردان نام و مصنف و مال
و در روایات شامعی از علامه که رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم بر او گشت علامه
اگر خود هیچ بر مصنف و ایضا اگر چه ایضا گشت بر رسول گشت و پس مصنف
بسیه گشتی دی و بعضی دیگر بنمود جانور گشت که بود او و در ایضا
و اگر چه در سیاه ایضا گشت که نشانه سوزن و ایضا و پس
در سیاه و بعضی بر نام مندر از حدیث و بعضی بر نام راسی از حدیث
در مصنف و بعضی بر نام رواد سیدی مندر و اگر چه در ایضا مردان دی
در حدیث و پس ایضا گشت و اگر چه در ایضا گشت بر سیاه که
گشت بر بعضی من رواد ایضا و منزه و اگر چه ایضا گشت

[illegible]

و با صافی مبارک اگر در موزه بودی کسی سنی و ایا هیچ کس نمی بیند
معه بودی وی را از دیگری اولی و اربع هر سنی معهودی سنی
مانند و سانی هیچ گونه محصل باشد و هم چنان را در هیچ سنی
از وی گوید است و بعد که در اوقات سنی که در یاد و کار و حضور و از دست
که مرد و بر محضی است این محود غایب گویند سنی که نیست نه محصور
مکه یعنی محصور این کرده اند و از یاد و کار و محصور و از یاد
محضی مشایخ مکرر اند و نزد ایشان محمول و محضی نوع خط که
در محضی عمل ماست و نشان و محضی مشایخ و انعام است در سالی که در باب
نامتق است محصل در کرده اند که است و اگر هیچ شده
است که در اول و محصور سیم الله یعنی و سنی در اول و حضور و صف
است ماست و الوداد و در سنی از ابو سرور و در اولی
از الی سرور و از محصور و از الی سرور و از الی سرور و از الی سرور
در اول و محصور و از الی سرور و از الی سرور و از الی سرور و از الی سرور
بکر شود که سانی و محصور سانی است و از انعام که است
به سنی و از الی سرور و از الی سرور و از الی سرور و از الی سرور

لعنت بر سده کذافی فتح الباری و مسیح کوشی نزدی ظاهر ا و باطن
 یعنی هم بر دین کوشی مسیح نزدی و هم در دین و از برای مسیح در دین
 سر نشان در سوراخ کوشی در آوردی حاکم در کتب این دود
 عثمان بن عفان آمده که مسیح کرد بار خود و بر دو کوشی که است لغوی
 رن را و ظهور انهار امار و مود و سخن و هم به قول صوار و سلم
 و از معذرات بنی معدی کرب آورده که گفت هم مسیح بر سه وادیه
 ظاهر عا و ما عینا و زنادت کرد حشام و ادخل اصابه فی صحاح اوست
 و از عمرو بن عاص آورده که گفت مسیح کرد با هر خود پس در دود
 بر دو گشت سابه را در بر دو کوشی و مسیح کرد بر دو اسیاه در ظاهر
 نزدی و بر دو سابه با همی از دین را و از اسامی صلی آورده
 که مسیح بر سه وادیه بی مبارکی گفت و در زینت لسی سرین
 حسن آمده و در روایت این بابم سواد صبح سیرا کسفت آمده
 و در روایت ابی داود و ترمذی از زینع بن معوذ سیرا بیان
 بعثت مدور آمده و در روایت دوز مسیح مدعی سر آمده و
 در مسیح از دین امارت محمده ساراست و بنی شریک مدد جبار
 امام ابو صفور و داعی از امام احمد سینه ابی مسیح سرور و

[illegible]

حدیث سید بن زید است و می گویند که اجماع عارفان حدیث است
و مردی که به او صلوات بر علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب
که از اهل بیت بود که در آن وقت علم در علم و در علم و در علم
با کسی برای کار خودی جایز امر کرده است بر او و در کارهای و گفت
مست که در روی که امر کرده است باید کرد که از این نعمت الهی استفاده
در هر نسبت با آنکه در این حدیث سید بن زید القناع نمیشد
و در بعضی رجال وی اصلا و الله اعلم و بعضی از علما می گویند که از آن
برای وجوب نموده اند که لغوی گفته اند از صحاح اهل بیت که اگر علم
از احوال و باغی آمده بود مردی بروی سلام کرد جوابی نداد که
از حدیث مذکور حدیث را کاتب و بنویسند و جواب سلامی داد و بنویسند
منحصر در آن از سلام نویسی که من بر عبادت خود تمام و در روزی
آمد که گفت سلام و صومعه و مردی بروی سلام کرد جوابی نداد
و چون از وضو خارج شد عذر جوابی آن نبود و از عادت داشت که
که می وضو می کرد پس در آن وقت بر علم سید بن زید
و در این حدیث نظر است بر آنکه این حدیث دارد بر کرامت در
که مشهور و معروف بود در شیخ و من می گویند از او به نقلی وارد

و ثابت شد در سینه در اول وضو ما حادث شده و طایر است و بعد
که اضلاع تحت ملحم در حالت انقباض بود که تا خبر وضو
را در روی طایر است. از بعضی قریب و جمیع آمده که منع نکرد و از
در ضلع خبر از دست کشید خفاست هم و در بعضی روایت آمده که بعد از
ضروع از بر سر سر خود آمدند و می آمدند می آمدند می آمدند و در بعضی روایت
است که آمده است که در وقت امر التوسل علی غفاری که توصیف
وضو تحت ملحم برای مردم کردند در سینه اگر در وقت سینه
کرد و جواب داده شده است از سینه تا که مضمون آن
حکایت افعال بود و کسی که داخل اند در وضو و سینه را از قوای است
خارج وضو ایشان سنان کرده پس در او ای ایشان احصا کرده
و جزو وقت را علی زرقه سینه شد است و این همه در برامی
و سبب و حندی از سینه مثل کفیل و سبب در وقت ایشان سینه
بعد در بعضی طرق مدتی سنان وضو مثل سینه اول و سینه که افعال
الشیخ ای السهام اما نوشته شده که این جواب فایده است و
و نه که بر روی خوب سینه تمام است و عدم در بعضی دیگر است

الصالحين من رباوت نرندى است بر شهادى و گنى در يك
نرندى صله سه ساله مى گذارند و گاه در كنار و نى ابرو
رياده کرده كه سالك العلم و محمد است نه ان لا اله الا الله سبحان

و انكسب و حرزى از طهرالى در او سطره آورده كه بر او مى گذارند

بس گويسى يك العلم و محمد السكون و انكسب بونته شود از او

كاغذ باره و ميره كزده شود در آن وقت ده شود در روز يك

و ابو موسى السورى حاكيمه سنى و ابى السنى روى كرده گفت از او

روى درم بس ممره العلم و خصوصاً سخت و ستم كرده روى و ممره از او

جائده از سنان عظام حرزى در جمل تصد معنوم بود معقوف العلم و حرزى

دستى و در سنى مى دارى و بارسى مى روى كنه نارسى از او ستم كرده

و حنى در كنده مى ممره و در سنى مى كنه نارسى از او ستم كرده

در سنى و بعضى كندم كه عام حرزات و بر كاست و اخلاص است بانه

ابو موسى السورى حاكيمه سنى و ابى السنى روى كرده گفت از او

ممره و بارسى از او ستم كرده نارسى از او ستم كرده

و ابى السنى روى كنده مى ممره و در سنى مى كنه نارسى از او ستم كرده

و از جهت غایت حرمتی بر طلب حر و احراز ثواب العلم امت واجب است
و از جهت علم خداوند و انوار استبداد یعنی طرف و ساز بار و اما
یعنی روایت که برای باب کردن انصاف و حسن اب و از این ساحت
حک مروتی و اگر حاضر گردندی و دور گردی و بدینی که اگر چه علمی
مروت که حالت از آن است و در روایتی از حقه متفق بر آن است
بود در گفتار از علم عامه مرده برای حسن اب که سبب نذر اب را به
از خود و در روایتی منف نماند و مقیده می باشد مسیح به مقیده
که از این انبیا مرده و در آن معاذ درستی که علم هم رسول خدا را علم
و کسی که در خود نگردد با یک مگر در روی کار آن طرف عامه خود مرده
حکمت صفت است به جهت بعضی از راه آن و مرده در خارج نزدیکی
مکرده و نزدیکی از بعضی مرده و گفته که از حسن و در میان خرمی
نرسیده است و گفته که یعنی از ازل علم از حجاب و بعضی و غیر هم در حالت
کرده است و بعضی مرده دارند و دیگر از این معنی است که خود که خوب
انوار است و فعل مثل فعل است و روایت کرده شده است
از بعضی که مرده و نزدیکی است و در بعضی است صفت مکرر است که از بعضی
نرسیده و دیگر مرده است مرده و در بعضی از شرح مکرر از آن

لعل کرده که مستی است از شیف زمره اعراف معلوم شیف کرده
 و اگر شیف کند هم شیف است بر اول ایام و بر بعضی کرده است
 و در وضو صحت کسی است بر دست وی معلوم نترکشی نکرد و دست است
 در دست کاری و مسلم از دست منزه می نماید و است که اگر معلوم
 در بعضی خود و نفس بر دست مبارک می است بر ششم و وضو نکرد و بر سر
 صحت کاری از دست است اما مدتی از دست صحت آمده و جام در دست
 از دست بر صحت معذور آورده و دست آوردیم آب وضو صحت معلوم
 را پس بر نمود بر بر بعضی نفس پس بر ششم و است و معذور و است
 صحت بر شست بخت حوا در امر و عدم لغت نکرد و دست صحت
 می است شریف کرده که بر ششم نفس وضو بر بعضی شریف معلوم و بر شرف
 ری خادین در باب آمده و وجود صورت از این معلوم شده
 و معتقدان معذور و است و صحتی که در اصل بختیوار و شریف
 از اصل صحت قبول کرده اند و بعضی دیگر کرده شریفی است
 حال می دارد که گفت بخاری بر سر او ندیم که و معذور و بر شریف
 بر شریف معذور و بر شریف معذور و بر شریف معذور و بر شریف
 حال می دارد بر شریف معذور و بر شریف معذور و بر شریف معذور

[illegible]

امام احمد غزالی که در وقت سن بیست و نه سالگی با درویشی راس و آقا
 مجلس اصالح گاه گاه کردی و در جامع نریندی و سن آن نامه در خدمت این سنی
 آورده در مورد سوال از علوم آن که می گفت که اصالح را و سالکین در آن
 نگذاشته اند و در توضیح کرده اصالح را نریندی و این ماه و حاکم و احمد و غیره
 روایت کرده اند از رسول خدا که گفت دیدم رسول خدا را علم حاصل
 کرد و گشتان ای حوزر ابانگرت حضور و بعدی که مدت در آن لا افرقه
 الا من صدق فی البعیده و مرد امام الی صفیه است مجلس اصالح مدین
 و حسن و محسن مرد امام سانی و مرد امام احمد مجلس اصالح ریحل سون است
 بی حدیث که در مسعودی شده و در اصالح مدین دور است است
 و شده است که در حدیث سانی و لغوی مرده و مردی که نریندی
 لغوی است که می گویند و ما که مجلس محض با اصالح مدین و نریندی
 مرده که اگر مرده می گویند و این مجلس اصالح مدین و نریندی
 مجلس اصالح مدین که گفت که سیری است که از حضور جل نمایی
 و حرم که گفت که سیری که گفت که نریندی و مجلس اصالح مدین را
 و بعد از آوردن اصالح مدین در دیگری و گفت که مجلس اصالح نریندی
 که اب در و نریندی نریندی و حضور در مجلس مدین و مجلس حضور بود
 و از نریندی نریندی که بود که اب در و نریندی

کتبش در باب خود با تفاوت و ویدی که سر بر کفصل اصالح در حدت و انقضا
 و اردنده جاد در سه آورده است در عمل کند اصالح را تا عین کند با چشم
 معمول برین صورت که اب بمان اصالح بر سه بالصلح ان حاصل شود
 و الا در دو و سه با طرز و حقیقت پس بر سه ان باشد تا اگر چه که در حدت
 مصیبت جمعی ای میمون بی غار که در ان السام و اما که در حدت کشی در
 اکت در حدت می صحت و اردنده در حدت ای رافع که ان ماص و
 در حدت می آورده اند کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذ ابوشاه حاکم خاتمه و در حدت
 جنبه ای می می و صفای و صفای و صفای ان السام در زاد البصر آورده
 که در حدت صانع از قریح بود در حدت و از حدت بود و در حدت
 ان بر شد واجب فعل در حدت ای حدت از حدت و در حدت
 در حدت معده و طرف مصلحه ای حدت که در حدت و در حدت و در حدت
 مؤثره کشی و در حدت که در حدت که در حدت که در حدت که در حدت
 حدت که در حدت که در حدت که در حدت که در حدت که در حدت
 راجع و بعضی از حدت که در حدت که در حدت که در حدت که در حدت
 عنده مشیه و در حدت که در حدت که در حدت که در حدت که در حدت
 از امام یک روزی که در حدت که در حدت که در حدت که در حدت که در حدت

نمود در موعای خود گفته که ما یک سال است بود که معجزه ای بر موعده جانر
نمود و حال آنکه از احادیث و انبیا که ما یک روز کرده در معجزه است
و شرح این معجزه که روایت صحیح از امام معصوم علیه السلام و نقل کنند
که در وقت یک در حال احادیث در خاصه پس خود من بود اما بنویس او بر
حوار بود و مثل این معجزه است از ابوالعباس صفا ای منی و نیت مانند چون
است که خواندن در سفر و حضر و سستی در شرف خانه که معجزه هر روزه غایت
به است معجزه و از امام الوصفیه روایت می کنند که در موعده که در موعده
حضرت ما ندیدم در روی انار و احادیث مثل موعده ساز و امام احمد بن محمد که سی
معجزه از صفا که روایت میکنند معجزه حضرت از رسول الله ص و در روایت
در موعده مثل این صفا که نیت کرده اند بدان موعده و موعده و ادانی
در موعده که موعده فی ابی و موعده موعده از معجزه حضرت پس در موعده فی الغم
که از ابی انوار است و اما که معنی فقر از دست بر راز و در حکم مثل
بر معجزه کرده اند و در موعده حضرت بر مثل علی از موعده حضرت معجزه
معجزه حضرت موعده و امام حسن علی موعده که حدیث کرده اند
معجزه از امامان که رسول خدا صلعم معجزه کرده و در موعده که موعده
احادیث از معجزه حضرت معجزه حضرت و در موعده از معجزه حضرت معجزه
پسند و در موعده که موعده حضرت معجزه حضرت معجزه حضرت معجزه حضرت

امام ابو صفه مثل بن ابراهیم و بالجمله در اخبار صحیح ثابت شده که بموضع
 سفر و حضر هیچ بر موزه کشیدی و معیت حضرت برادر مرعود و معیت
 سیمه شاهرور حاکم روست که اسلم ریشی بن ابی طالب و روست
 کرده شده است این حدیث از موزه محالی که در صرح الجوامع بسوی
 مکه و راند و امام احمد از عوف بن ثابت نخعی آورده گفت اگر در محل
 هذا مسلم مسیح بر حصی در موزه کتب سینه سوره و سوره و سوره و سوره
 بر مکه فراوان گفت امام احمد که این احمد حدیثی است در هیچ حصی زمره
 در موزه کتب است و این اخبر موزه است که مرا که در رسول خدا و اصل
 روست مسلم و مسیح بزهد موزه کشیدی گفتی بر لب های حاکم در اطراف
 صحیح و دارد شده است و ابو داود و ریشی خود را بنی مکه و بنی مکه
 آورده که مرعود اگر کار و بار دینی بر برای و کتب فعلی بودی بمان موزه
 روستی بودی مسیح از مالای بن و بنی مکه و بنی مکه و بنی مکه و بنی مکه
 بنی مکه و امام در مکه موزه و دارد شده و در مکه
 صحیح حدیثی بنی مکه حاکم از موزه کشیدی و در حدیث ابو داود و
 بنی مکه و این مکه آمده که گفت و مکه سوره و مکه و مکه و مکه
 بنی مکه پس مسیح کرد و مکه و مکه و مکه و مکه و مکه و مکه

مستول است و الحال او مغیره ثابت شده الا بوراد که کاتب
مغیره بود و مولای او و هم نزدی گفته بریدیم من ایا رنمه و کندی را
از دست اسی برد و امام گفته که اسی حدت ضمیم است ابو داود و نیز
اس حدت الضعیف کرده و در الزمطون حدت سوره تعلق واقع شده
که مسیح علی الصحنی کی ذکر اسی و اسفل و نزد مردی و بعضی طرف و اسی
داود و احمد علی بنی بنابر عمار واقع شده و مرد امام اسی ضمیم مسیح بنی حنف
مردی است و بر بعضی حدت و بعضی سابق اصلا مایه بود و حدت
امام احمد سر محسنی است و مرد امام شافعی بر بعضی حدت و مردی
اسی است و مرد امام مالک سر محسنی است که گفت مسیح نزد اسال است
که مرد امام ذوالکست خود را بر بالای حدت ارجاسی اصلا و حدت
حدت زید حنفی بنی بنی شد و مرد حدت را طرف کفین و حدت
گفته در مسیح حنفی سیری و گذراند و حدت بالای حدت و حدت
را بعضی مایه او و بر او بنی بنی انداخته و مسیح اسفل حدت کفین
بطرف اصلا و انحضرت مسلم بر حوب مسیح کردی حاکم در روایت
احمد و نزد بنی و ابی داود و ابن مایه از حدت مغیره کی حدت آمده
و نیز روایت کرده امام احمد از اسال که انحضرت مسلم و نه سکر و مسیح مکر

[illegible]

اصول بعضی گویند که مسیح افضل است از برای اظهارش و در او این
از صراح در واقع و مراد از ظاهرها اگر بنا بر علو است منزه
میوند و مسیح گفته از برای معلوم مذکوره و اگر بنا بر نزدیکی که مسیح خفیه است
از کشنده جابر بود و عزت است همان مثل است یعنی از برای از منزه برادر
و بنوید افضل بود و بر این ماحور گردد و مختار حسب بدیهه می است
و در امام احمد در روایتی مسیح افضل است از برای مروج است و بیعت
مخارم بدیع که از این منع شده و در روایتی دیگر بر دو برابر است از جهت
و در دیگر گفت بر دو و مختار مصنف بر می است همانکه گفت و چون

در فضیلت مسیح و مثل عمارا اقول است فضل حضرت معلوم می باشد

شده تا معلوم گردد که احسن احوال می است که عادت می بود معلوم بعضی
تصنیف کنند و مفید هیچ است مانند و می از عاقلی افضل و ارجح
ندارد و در برابر القاد و الله علم فضل بدیهه عوارض می باشد
از کتاب دوست جامع و آمده از حضرت ابن در عرفة علیه السلام
است بر عقد عاقله که گفته و از حضرت مردم را اطلاع آن گاه است
و در بعضی موده بود پس حضرت عمار در رسیده تا معلوم می بود که در این
و ضوابط رند پس درستی کرد و اگر بر می گشته که حسن نزدی و
نگاه درستی رسول خدا بر علم و سخنان از جابر علیه السلام است

است نیم گشت اسبدن خطبه و سارست گشت سخای ال ای مروت
 رفتند مرا حقیقی ای خانه نمی نمودند که عاقل نشدند و نوعی از خطبه
 مکرده دارند مگر آنکه گرد آمدند صد افغانی و روی و غمی و کشادگی رسانانند
 و آورده اند که بعد از منی این مقدار در زیر بار میزند و در کفست جمع
 از خیل است از آنکه اند که نیم در و صوبه بهت لعلی و دما بدست رفت است
 بر زمین مبارای روی و ددم ای دوست نامرغنی و ای دست امام
 از صفت و یک و شش منی و محمد از نص اصحاب است و قول حق یعنی و این بود
 حسن نظری و شفی و مسلم بن عیسی و عمر و عثمان و نزلت و عثمانی و دار
 و حاکم از رویان عابر آورده اند که رسول خدا فرمود مسلم پس بنظم عثمان
 فرموده عوجبه و ضربه عذر منی الی المصن و ایحدت را طریقی از آن بود
 از ای طایفه و حاکم از آن عمر و احمد از عار عابیه بر روی است نزد طایفه و از
 ابو داود و از عار عابیه بر آورده که مسج کردند صحابه برای آنکه بود و
 از آن تا رسول خدا بنظم پس روزه گفتنای خود معبد را پس مسج کردند
 بر روی خود مسج و اصفه ستر بار آوردند گفتنای خود معبد را بار آوردند
 پس مسج کرده بر شای خود نام نامی و باجه و گشت و در کفست فرمودند
 تا انصاف و جمع شده و ای گفت آن و آن در است نیم در عیسی است پس

گمان بود که دست نام تمام حضور است زلف ناب و لعلی بریند که سیمین
دست زدن است بر زمین و بر روی و هر دو کعبه است ماسین و این
ندب است بهور نام احمد بن است و نوافه و نام شافعی و محفوظ و مختارند
ندب وی اول است و مقول است از عفا و محول و او را می و سیمین
و بنی اندر و بنی فریمه و مقول است از ناک و دیگر اصحاب حدیث
و دلیل این حدیثی است که در محکم از عمار بن بسرا که روی
بود و برای بنیم خان در ناک مخطبه حرکت رسیده بود
نمای عمار که نزدی بر دست خود را هم صحنی پس اکتفا برای محول عمار
مرد و دست خود را بر زنی زد و لعل زد در ردیف کشید که نزدی
رو بر او کش این لفظ نگاری است حاکم در سکواه آورده و خود
شمع انجیل است که سنده بود برای عمار که نزدی دودست خود را بر زنی
و لعل نزدی کشید که نزدی نزدی روی خود را و لعل خود را و او
ازین دلیل گفته اند که مراد و مقصود اکتفا صحن در میان صورت طریقه
است برای حکم عمار و بودن وی دست بر زنی صحن میزد و بر زنی
سیمین مخطبه نه سال تمام صورت صحن و صحن که برای صحن حال خود و عمار
فصل صحن را روان زد و صحن را روان کرد و عمار در سنی ای داد

و نه آمده که در و لفظ الک ما بر سم و و فرست و در محسن حدیث
 بر و لفظی روایات از لفظ فرست و آمده است و علی هذا الک که بر دو
 دست را بر زنی زد و سخن نه هزار از روی کسی می کش کرد روی آورد
 گفت که را و این علی از اطلاق شامل دو ضرب بر توان بود و گمانی که
 شرح می کشی گفت که امام بودی که که محفوظ فرستی است نه فرست و آمده
 و این جواب از زکر فرست نه فرستی و اما در لفظی و مسج بر آن بر چون
 معصود نه سان عام سم و است از معصود که بر آن حکمت گفت که آن
 در تعلیم ضرب بدست زد و در لفظی الی المصنف و اما در دست دیگر و بر گویند که
 مراد مصنفی نمی است و چون در رسیدن و آمده یعنی آمده است
 و اما در آمده سر فم ال رقی و ال رفته فاقطعوا الیه شاکس الی مراد بود
 و وجود آمده و چون می مصنف مذکور می شد است می گویند که حق

الک گفت که کردی که در و دست یک بر زنی زد و بر روی و
 و بر و دست می کشی و لفظی روایات صحیحی نواد و آمده
 مصنف و در لفظی و در لفظی سم نه صد که و و فرست ای
 گفته از بی مضموم بخود که فرست و در سم شرط بود و بنا بر عدم

مصنف بر آنست و در حدیث صحیح نیامده که دو بار دست مبارک بر
خاک ریزی و نیامده که دست را نامرغی کسی کردی و ایا ذی که بر
آنکه ختم وارد شده مجموع مکتوب و در روضه افاضات که در طبع
وارد شده و صحیح کتب آمده در موت و حکمت مصنف همین شود و این
شیخ این انعام گفته است که حکم من فریبی را از ختم بخوذه و گفته است
صحیح الا شاد و نم بخانه و دار فطنی گفته است رجا به حکیم گفت بسته
که آمد ارباب حدیث در مخرج مذکور بانی بکند اندر شیخ این محمد در
شرح صحیح بخاری مخرج افاضات این مذکور می نماید و گفته که انما یکبار
عنوان را از خود فرغ که گفته است انجم بوجه و انکشی مانند حدیث از حدیث
موت و دل او است زیرا که افاضات وارد شده در مصنف بجم صحیح شده
بجای حدیث آنی جسم و در ذی در بدن کرده مجید و افاضات عماد
در صحیحین متفق کتب واقع شده و در پیش کتب مصنف و در روضه افاضات
در جامع خود در روایتی تا افاضات و در ذی در حدیث نقل است و آنچه صحیح
بعد روایت محمدی را در انفسار موعود کتب است که چهار بار
حدیث حضرت مسلم بن عقیل را در روایت حدیث از حدیث افاضات
از طریق صحیح قاضی که صحیح فرموده و هم حدیث روایت محمدی حدیث از حدیث
فرستاده که قول بودی که گفته است محمد فرستاده حدیث از حدیث افاضات

مرادش محفوظ است نه روابت زیرا که اختلاف است میان شافعه
که مذنب او اول است یا ثانی و صحیح و مجتهد است که ثانی است و گفته که
جواب بودی در شرح مسلم که محفوظ است میان مجتهد و صاحب است از جهت مسلم
نه صحیح که حاصل نمود لوی مسلم محفوظ است تا که سابق بر صد دلالت دارد
بر او مراد حق است و ظاهر از قول حضرت مسلم که هر فردی است
میان صحیح حرکت که گفتار کند و بسته لال بر سر راه شرح نامش
نهادن و ضوابط است به این خاص است در تمام بعضی که دلالت دارد
بر صحیح گفتی تا که قابل مسلم نه خاصی دارد و معارضه فی خاص است و خاص خاصی
بر هر کس نه انسی معلوم شرح اگر گویند پس امر مکمل است که گفته اند در
توضیح مذنب اول مدخل است پس هر کس که بود در باب است
حوادث ممکن است احادیث و یا مختلفه و متعارضه و در بعضی از
و در بعضی ضربه واحد عامه و در بعضی مطلق صرف و در بعضی ضربه
مدنی الی المصنف و در بعضی مدنی مطلق واحد یا احادیث ضربه مدنی و در
احادیث احتیاط و عمل است یا احادیث طریقی از جهت استمال فقهی
بدرجه و شرح در مدنی یا بعضی بر بعضی و اول العکس و نیز مسلم

طهارتی باطنی است پس اگر عمل آن مستر بود و مستور نفس در آن
روی و دست میزد بکنه سینه و احشاء قریب تر از اگر کوی
تا بالا و احشاء قریب تر است حرارت را در حدی که در گوشت است الی
صمیم است مگر که مجموع در زمین در حدی که در جسم حاکم در سینه
روست کرده و گفته اند سنن و بدن که ظاهر در زمین است حاکم
در محلی آمده بود آن است اگر کوی جراثیم و کج کسلی مرض میباشند
و زبانی است و شکل آن حاکم مثل منین و ملت مزاج و سطح تمام بدن
در و نحوه اش که مردی در و خود محل است ناره فضا که لازم
ادنی را در بعضی است مرض در آنند و زبانی راست و ای احکام
تعارض آمده و گفته در کما وضع بود و رعایت اصطلاح صالح است
برای وضع و فایس بر و مو که اصل نیم است سیرای ای شریح
است نه فایس در میان مرض و کس که فایس بر و مو اثر است
مگر فایس بر حد سوره اگر کوی غرض حادث احداث بر فایس
بود در در مساوی باشند و محذرن خود حکم کرده اند که حادث
فرضش در ضایع میگویند گویم که عدم در آن در کما محال است
حاکم را علم و در بعضی محل کرده اند ما بریم عدم موت و ملت

ان حادث در زمان ان ائمه محل نسخ است شاکه بطریق تحقیق
 و سن در ان بعد از ان بی پیدا شده است بحکم این مصداق
 که بعد از ان روایت کردند و شافعی میماند که بعد از ان بیاید
 از او کسی در آورند و در صحاح و از وجود صحف در وقت بروز
 لازم ماند و خود ان در زمان مقدسی و ان بعد از ان خود است
 حاکم در مصداق است ان زمان کرده ایم و ان نسخ است
 کتب اجماع و در شرح شیخ ابی السلام بر سر این معنی در نظم نامی به فضل
 و افعاله و مد الفضل و المنة و علی بن الصلاه و المنة و السلام و علم
 ائمه و بعد از علم بر سر این که عارض است که از او خواه
 خواه حال و خواه است بهیم روی و تقوی مان جان و برین
 مای علم یعنی دست نفعی که که تمام را کفوف پاک میداد و بوی از دست
 و در قول ابی یوسف که گوید جبر حال و رغب درین خود و
 امام ابو حنیفه است که شیعان است بر حال و یک سبک فرم
 محسن اهل است و مراد محسن ارض ان در سنه که باشد که ضمه
 خود و کسر بر دو نسخ مصنف از ای باشد ای محل می ارد
 که می هر مورد کفوف علم صفا او است بر کاره در باب هر حدیث

امنی الصلاة مردی را از استثنای عارضی مرعوب برتری که نیست

خار در رسید معصده ایس مردی که در آن فصل است مسکده و ظهور

عاریت مراد و عارضت وی یعنی همان مری سم کند و هم برای

کند ارد و عارضت هم نسوخته عارضان در حذر جمع و کس که عارض

مودی و عارضت است آن حریص و رست نه و نشسته آن

مکان سجد کن است از عدم احضار سجد سجد دون مینوع

با عارضت از همان مری مری برای عارض چون عارض را که عارض

گویند مسکده که افی الکراتی و عارضت مری بر کس عارضت که

و عارضت هم بر حوازه اند ای کس که عارضت که و ای عارضت

هر عارضت در آن مری عارضت و عارضت که عارضت

و عارضت که عارضت که عارضت و عارضت که عارضت

که عارضت که عارضت که عارضت که عارضت که عارضت

که عارضت که عارضت که عارضت که عارضت که عارضت

که عارضت که عارضت که عارضت که عارضت که عارضت

که عارضت که عارضت که عارضت که عارضت که عارضت

که عارضت که عارضت که عارضت که عارضت که عارضت

که عارضت که عارضت که عارضت که عارضت که عارضت

بر سبیل اخلاق فرمودی و سرافتمی نعم را قانع نمود و صواب را
 یک وضوح غار روان را در ملک سمح نر عامرود و مذمت ابو صف
 سر عیسی است و ظاهر کنش است موافق است نام و کار حدیث
 صلعم عام نرا آنکه در حق نشاند باصل چون بخار بر کاشنی بدان است بخار
 کردی و بعد از است گفتی انداگر و من از غریب است بران و لغو مردی
 در احوال است نمی نر مردی است که حق بخار بر کاشنی گفتی انداگر و در است
 چون غریب است که انما الایمان انسان مصی سوم شد که بی منت کج اند
 و چون جمع است بحال بعد غنی است احتیاج ملو شد و از غریب است
 و بعد در است بر سوم شد که اگر از این عادل جمع شود انهم و کل بود و این
 که بعد گفته اند که اگر غلو بر گوید بر گوید و فاسق و سرور است و غنی شده
 که اگر از غنی است غریب بر این گفت است و بعد از این که گفته
 که است بران حورین است و غنی است انداگر در است و مردی
 غنی است و بر این است که در از احوال است هم غنی و فاسق شده و در
 این بود است و می نر غریب است که صفت مثل طحوی و فاسق است و در
 است و می نر که در است که است که در است که در است که در است
 احوال است که در است که در است که در است که در است که در است

ایده که الکحل صلیح بر مریض برود دست خود را بر دو سه سیاهی و بکشد
تکرار صفت و فصد امام الی صنفه و محمد گفت زمره که در رفع بدن
کسی که بکشد از سر حق صلیح و در کمر زشت کمری بر او را کشاید
و نهانی و علی مقدم البت بر زشت حاکم در لاله الاله و علامه شایخ
برای اند و در زمره اینرا اتم گفته و در شرح الی امام در یحیی نالت
سریض کرده و آن بکشد کسر جمع و کعبه به سستی و زشتی کمری را کس
آورده که کعبه بود و بر یحیی صلیح چون افشاج سر و عازرا کمر بکشد
بر مریض دو دست خود را نامی دسی به ایامی او و او بی اندازد
و بکشد صلیح البت و مقدم کسر مریض و گفته که زحای همه لغت
و سر گفته که بر یحیی الی و یحیی و مراد بر یحیی و در آن کس مجموع
به یحیی الی و فاعلم البت که بر یحیی الکحل صلیح و در سینه و بر در سینه
از زنا بکشد بر مریض و کافای نامه کشته اول بدت امام الکحل
البت و مریض از زنا بکشد بر یحیی الکحل و بکشد آن بکشد
و یحیی بکشد که سلم و لاله او در روایت کرده اند که الکحل صلیح
چون در عازرا بکشد کسر جمع و بر مریض دو دست خود را افشاج
کوس و بر روایت الی داده اند که بر مریض دو دست را بکشد و در روایت

و فغان کند بر گشتن خود را بد و گونش و زرونی سر نه دو گونش
 و در وانی در دست دوست را نهادیم بر گشتنش را سر یک
 گونش و در روئی از ایادی او و بهسم بگاشی و گاشی از مالک
 رنی کویت محادی او نه و در روئی فروغ او نه امده وانی
 غیبت شافعی و مالکیت و از احمد سر وانی است و ان نزد احادی
 و واقع شده و در حجت الی الله بعدی که در میان عامه را حاکم گفته
 که در حق خودش تمام غار عمر را میوه امده و بعضی در طعن ای روایت
 که در بعضی ضرایب گفته و واقع شده و در بعضی او نه و در بعضی خروج او نه
 گفته اند که در ضرایب گفته محمول است بر بعضی دست و صد او نه بهر
 رنگشان و مروج او نه بهر گشتن وانی طعن محمول است از
 امام شافعی و گفته معمر اید و او نه شده از جمیع ای احادی
 بعد از ان دولت است بر حجت سادی را بر سر سبب
 ای حرمه یعنی سبب سادون دولت بر حجت است
 امام ابو عقیقه و شافعی و مالک است و احادی و روایت و محقق
 و غیره سبب از ان است که هر کس از ان دخیاری و چو در سبب کرده از

بسیار که گفتند مردم ما مورخه اند که برسد دست است
را بر دست در غار و یک امام ناک از سال است
فاخو از وضع سر آمده و لکن آنچه معمول است بر ایشان همان
است که است از همین و عجب گفته می در کتب و کتاب یافته
مستود و الله اعلم می از عباد ما که را فرستاده میده و مردم را
استحباب است از هر زمان از آن است که وضع بدن خود است
است و گران و باطنی باشد عدم خوف ظاهر باطنی لازم
آید و آن علت لائق بود با وی گفتن از ظاهر کرد که وضع
برصل بود که علت حسن و العت و عنوان است باطن و عت
عازر بر ظاهر است پس است و مع گفت و هر سبب و
مردن نزد امام من است و در و منی از احمد است
و صحبت آن مرد و اس می جو است که گفت با که از مع
با رسول خدا صلوات الله علیه است را بر دست بر سینه خود
و جمع جسم را و یک که در بدنی از صحنه می است از بدنی

مرزبان است از او ایما می‌نماید و لهذا که هر کدام از شما در احادیث مختلفه
و در صحیح حدیثی جمع نیامده و شکایت که اگر چه کند نیز بی‌نیاز بود و در او است

نیز رسول بن پیامبر الله علیه که فرمود کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قام
إلی الصلوة قال ائینی وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض خفیاً سماً
وہ انما لم یستر لئن ان صلو تہ انک لکی شحای و محاتی قدر العیب عین لک
خبر است از امامان المسلمین اللهم انت الکمال لا اله الا انت

در نفس بی و اعتراف می‌نماید با خفایه و توبی بیجا الله لا یغفر الذنوب الا انک
و ایندی که استیلا خلق را بحدی که خشیانیت و امرت غیر سبیل است
بیجا الا انت کیا است که و ایندی که استیلا خلق را بحدی که خشیانیت و امرت غیر سبیل است
و قالیت استغفر و توبت الیک ایستغفر و توبت الیک ایستغفر و توبت الیک

رسول از حدیث مسلم بن الحجاج بر فیله الله علیه می‌نماید و در حدیث
عبد مسلم بن عبد الله بن قیس بن زید بن اسلم کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قام
إلی الصلوة قال ائینی وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض خفیاً سماً
وہ انما لم یستر لئن ان صلو تہ انک لکی شحای و محاتی قدر العیب عین لک
خبر است از امامان المسلمین اللهم انت الکمال لا اله الا انت

ما نوتر اندر آرد و نطق آید که پس عصب بود و در کتاب حقیقه مذکور است شنی لا بوجه مدو
بیمه بجا نماند که چه بود و بار الکس است چنانچه در و بهت بیوم مذکور کرد و از
حدیثی و شنی میگوید که الکس این دریا بحدیث انس است که در قطنی
در سنن خود با نادی که رجال و ثقاتند آورده که رسول خدا صلی الله علیه و آله
چون افتاح نماز میکرد که بپرسید و رفع یدین مینمود و نماز میخواند
انگشت بی و دوز سر کوش او در پسته میگرفت بجا نماند

کجه فی عاصی که ولا العجبرک و در اینجا ذکر توحید است و زوایا و پوینت
و شنی در و بهت بجهت مان حدیث انس و علی و مختار طحیانی نیز همین است
و لیکن گفته است که شنی گفته است که توحید بعد از شایسته بگوید پس از این
و این نیز در و بهت بپرسید و مذکور است که توحید بعد از شایسته بگوید پس از این
اچنانچه و شنی توحید محمول بر حالت عقل و قلم است چنانچه در و بهت است
امره آه و در فرائض و مبلده بر آنچه منتهی است کن و بهت است تا و ک
که در شایسته که گویند و در فرائض میگویند و این هم
گفته که موبد این عمل است که شنی
شده و در صحیح ابوعوانه
حدیثی است که در و بهت است که در فرائض و مبلده بر آنچه منتهی است کن و بهت است تا و ک

گفت دیرم بول خدا را صلح که می ماند و دست خود را بر سینه خود
و زیر نام او صمد درویشی از احمد است سخن و دست
است بر خست ز خست و در روانی در دست احمد محمد که
بر سینه خود باز بست زدی گوید که اخذ و صاف فرستاد
و علی بن ابی طالب است و گفت آن زن گفت احمد
و دلی جلود و در فرضی و نسبی است از علی بن ابی طالب که گفت آهسته 5
موضع گفت علی گفت که است و در جامع الاصول است
را بروی زری سرور زده و در نفس روانه است و صحت
ممکنی لعل در شرح ای السلام از امام بودی و گفته اند که
وضع نمایی بر کسری الب اما وضع او یک کسره باشد و یک کسره
در روی صفتی پس چنانچه عمل بر آنکه متحد و متحد و از آن
در حاضر و غایب و این که است از آن است و گفت
آن و در کف است و ظاهر وضع بر آنکه که در دست
واقع است و این است و در بعضی وضع کف بر عقل است

[illegible]

بجاء الله ثم اخذ زيدا وكنت دهرية فقلت ان مولد بودرتجده ميشيخ

بر احماد در ذوال الفير نرغين گفته و چون من را خبر رسيد كه گفتگان برول

الله بود و خدا را صلى الله عليه وسلم شكست حكومت ميكرد و بين الكفر و التوحيد

(۹۱)

كفر و قواست بيه قرآن نخواند فقلت پس نعم باني و اني ما وود و در كنز و در قضا

بجاء است كه عجب بان و او محبت و و در دخالطت به بنده محابره

7

بكره با حضرت صلى الله عليه وسلم بيار مسكنه و در بره سوي

كه ايشان اندر شكلا كشت الكفر و التوحيد و در بين الكفر و التوحيد

ميكند و انقول به كه بوي و در بخواني از ذكر و و ما قال كفت حضرت ابي بكر

بن دمارا كه اللهم يا عدي و بين خطايي كما باعدت بين الشرق و الغرب

اللهم عني من خطايا كما عني الثوب اللهم عني خطايي و بين

و التبع و البعد و چندت بيقن عديت كه بيارين و رسم از او داده كرده اند

جامع الاصول از رويت شيخان از قم نقل تا آخر آورده و گفته كه اللهم عني

و بين خطايي كما باعدت بين الشرق و الغرب از زيارات ابو داود

در باجه است ما در متن صحيحين صحيحين است كه سمعته رويده و در صحيحين

كه سمعته رويده و در صحيحين صحيحين است كه سمعته رويده و در صحيحين

وَقَوْمًا هَادٍ يَمُوتُونَ عَائِدَةً رَفِيعَةُ اللَّهِ عَنْهَا كَقَوْلِكَ رَسْمًا بِ

سبح خدا صفا الله عليه وسلم ادرک فتح القلعة چون آغا زکریا و نازان آید ای سیف
 سبحانک اللهم و سبح رب العالمین سبحک و لا اله غیرک عجبت را از تو
 از این عجبت قدری باز زیادت در آخر هم بقول الله اکبر کبر اتم یقین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لَكَ شَاكِرِينَ

عليه وعائشه و محمد بن عبد الله بن مسعود وجابر وصالح بن مسلم وابن عمر بن الخطاب

۱- حدیث ابو سعید اشعر ص ۳۱ من و منی با وضو

و این نام را روا کرده اند و است از روی حدیثی که در حدیث کبیر است که

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَارَكْنَا فِيهِ الْكَافَّةَ إِنَّهُ لَا يَلْجَأُ الْكَافِرِينَ إِلَى اللَّهِ وَلِلَّهِ الْمُلْكُ كُلُّهُ وَاللَّهُ سَابِقُ الْعَرْشِ لِكُلِّ شَيْءٍ وَنَحْنُ بِعِزِّهِ مُوَدَّعُونَ

فقر من خطاب عبد الله بن مسعود عن ابن سبت زوايا على ارباب

و عزیزان محقق کلام کرده است هر سواد و جدای سعید و علی بن

که میرزا زروات ایست و معصیت احمد خجسته را بربایان کرام

رومی ب دوی نورانی صلی علیہ و آلہ و سلم

سید احمد علی

70

طهر که منکر شد از ترمذی نقل کرده و میگوید که حق است که اینچنین

شعور است و مخارج است در حق سبلم ز عین احوط فی الله و فی

نوروزی عبدالباقی مسعود و غیری از مجتهدین صوفی و شیعه اندویشی

و غلبه نشان چنانچه ترندی خود کشته شد بسیار کرده اند

و خردی از علما برای استقراض صلوة و چگونگی نسبت کرده شود اینچنین است

وضعف و احسن حدیث بدین رشتہ شمس قیام و احسن حدیث

بسم الله الرحمن الرحيم

کمان داشت که بغیر مردم هر کس بگریختن از او میزد و او را میزد و او را میزد

فدا و پرده و حقیقت به طمع و برتری کرد و در این راه دست و پا زد و در این راه

خند کرده اند و این را می بیند و در میان خود می گوید که ای کارگر چه سود که گفته است که این

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة وحكمة في كل شيء

بسم الله الرحمن الرحيم

که نزدی در حدیث ابر سعید کرده طعن و زور از سبب تعابر سیاق حدیث

احمد حدیث ابر سعید الم یصح گفته و حدیث عائشه اخذ کرده و این گفت

خانه الله و نیز لازم نیاید از ضعیف که در حدیث شده بجهت عدم قوی خط

بیعی از رفاهت و ی که متاخر اند از زمان انیمه که اخذ بدان کرده و عمل نمود

بجهت محبت و نزدیکی از ایشان ضعیف حدیث مطلقا و لا

از اینجا طعن و زور و سبب این گفته مکرر گفته ایم و در مقدمه و در باب

در حدیث ابر سعید و سیوطی در جمع الاحوال از این جرح آورده که گفت حدیث

در حدیث ابر سعید و سیوطی در جمع الاحوال از این جرح آورده که گفت حدیث

میگفتند و میگویند سجدت اللهم و تحمید تبارک اسمک ثانی حدیث

و نه اسود بن زید او را در حدیث بود و در حدیث استماع صلوة کرد

بر پیشانی که در حدیث استماع صلوة کرد بر پیشانی که در حدیث استماع صلوة کرد

طبیعی که نقل کرده شد ظاهر شد که حدیث ابر سعید حدیث ابر سعید حدیث ابر سعید

حدیث ابر سعید حدیث ابر سعید حدیث ابر سعید حدیث ابر سعید حدیث ابر سعید

حدیث ابر سعید حدیث ابر سعید حدیث ابر سعید حدیث ابر سعید حدیث ابر سعید

حدیث ابر سعید حدیث ابر سعید حدیث ابر سعید حدیث ابر سعید حدیث ابر سعید

حدیث ابر سعید حدیث ابر سعید حدیث ابر سعید حدیث ابر سعید حدیث ابر سعید

پیر و لا یصحیح شد و چهارم و دیگر آنکه در وقت استسحاح میگویند

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله كثيرا والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله

اللهم يا معز وباب الشيطان ومنع عزة ونفخ نفثته والحمد لله رب العالمين

و نیز در حدیث عائشه از حدیث ابراهیم بن یونس و فی نهی هر کس که

روح بیوم فکر کردیم و صاحب کوفه این را با استقلال از تحریرین مطبعه چاپخانه

است از این راه و او در این ماجر زودست کرده با تهاوتی که در کتاب خود بیان

روا دیویم در روایت و کلامه الله اکبر عشره مراتب ثم یسبحه عشرا ثم یقول

عمر اوستی سرانم بقول اللہم اغفر لی وائہدی واندقم غمہم عنہم

عزیز منی! مقامِ یومِ القیمۃ عشرِ امانِ روایاتِ راورین کتاب کے صحیح ہے

نہایتی نوز و مصنف صحیح و جہ شہور و ہواست علیہ آئندہ کہ بعد از تکلیف

لكنهم باعديني وبين خطايائي كما بعدت بين المشرق والمغرب اللهم اغفر لي

خُطَايَايَ بِالْمَاءِ وَالنَّجَسِ وَالْبِرِّ وَاللَّهِ "مَنْ الذُّنُوبُ وَهَذَا كَمَا مَنَعِيَ التَّوْبَةَ"

آئینہ نس ابھیث مشہدیت ای جزیرہ سب در وجود و مکتوبات

خوبی را که نهی می کند که از خوب بدیل از احوال یا بدست یار نکند

مجموعه نسخی از کتب و اسناد قدیمی در کتابخانه

1990

بہارِ نغمہ ہر گونہ نغمہ اور اول و مودہ اکہ جہدہ

مَنْعَةُ نِعْمَتِ وَجْهِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِحُزْنِ زَيْنٍ وَمِيكَائِيلَ وَكَأَنَّ أَفْضَلَ فَاطِمَةَ السَّمَوَاتِ

فَعَامُ الْغَيْبِ الشَّهَادَةُ اَنْتَ حَكَمْتَ بَيْنَ عِبَادِكَ فَمَا كُنَّا نَزِيهِ نَجْتَلِعُونَ اِهْدِنَا لِمَا خَلَفَ

مذاق فانی است یی نه نشاء الی صراط مستقیم و جسم در دست آنکه عبدالمجید

الحمد لله الذي جعلنا من آل أبي طالب من آل محمد وآل محمد من آل أبي طالب

من الكتب واجتهد حق ولان ربح واليهيول حق والساعة ابن ووفكر كرت

و تمام اعیان مذکور است اول نصرت عالیجبروت که شایه بار آید

ما نصرت ابن عباس مروءت بخاری و مسلم و حنین مرا کشف استیقامت و استقامت

تمام از فرض و نفل سمر را ذکر کرد و معلوم شد که مراد از آنست که سمر را در هر

در حق نفل سحرانده چه آنچه در نفل سحر واقع شده مخصوص آن خواهد بود و در

میں نے یہ سب اللہ جل جلالہ کے فضل سے حاصل کیا ہے اور ان کے فضل سے یہ سب حاصل کیا ہے

و در اصل حواشی است که باید بود و بعضی از اینها را از این کتاب خارج نموده اند

جائزہ در سیدای العسکریہ، ولایتی الدین محمد بن علی بن عبد اللہ بن علی بن ابی طالب

لا ادر لعلته كان او ليس به نعمت و در شنيدنه به ياد و بر سينه كه حبيب

این اذکار مرتنا کند و در هر روز صد مرتبه بخواند و در این وقت
سویکند و آنکه بر بعضی شود نیز در اول وقت صبح و آخر وقت

(8)

بر سر آنکه هم روز و شب و هر وقت و هر روز و هر وقت
حلال و حلال است و هر آن که در این سن الهی و بعد از این اذکار
بسیار شیطانی است و استعاده پس از این است و در هر روز و هر وقت
سویکند و آنکه بر بعضی شود نیز در اول وقت صبح و آخر وقت
سویکند و آنکه بر بعضی شود نیز در اول وقت صبح و آخر وقت

الهم یا استغفر الله یا استغفر الله یا استغفر الله یا استغفر الله
او در هر روز و هر وقت و هر روز و هر وقت و هر روز و هر وقت
او در هر روز و هر وقت و هر روز و هر وقت و هر روز و هر وقت
او در هر روز و هر وقت و هر روز و هر وقت و هر روز و هر وقت
او در هر روز و هر وقت و هر روز و هر وقت و هر روز و هر وقت

او در هر روز و هر وقت و هر روز و هر وقت و هر روز و هر وقت
او در هر روز و هر وقت و هر روز و هر وقت و هر روز و هر وقت
او در هر روز و هر وقت و هر روز و هر وقت و هر روز و هر وقت
او در هر روز و هر وقت و هر روز و هر وقت و هر روز و هر وقت
او در هر روز و هر وقت و هر روز و هر وقت و هر روز و هر وقت

بر آنکه خواندن بسمله در اول صلاه جمیع عیسی است که پیروی از امام حسین
و نماز فاتحه و در آن پنج سوره آناه با وجود آن خواندن وی بستر نه است بیکای
صلوة فقط در روز و از آن حقیقتی نیست که در پیشگاه شریف و در روز
و دیگر که قول صحیح است در اول هر رکعت زیرا که تسبیح از افتتاح و اقامت
و کبریا و صلوات بر محمد و آل محمد و از آن جهت احتیاط باعتبار آنکه در روز و
خود و آنکه در میان آنکه در سوره مکرر امام محمد و حضوره مخالفت و در میان
باجه نیز عین صلی و احتجاج آورده بآنکه این عمر ترک شد و بسم الله الرحمن الرحیم
امام افشار در سوره که در بعد از آنکه در بر هر تقدیر در منصف هر چه در میان
نماز از آن ضیف از حاد از آنکه در سیم خنی و سوره که چهار نیز بود
نماز آن که در سوره و بسم الله الرحمن الرحیم و بسم الله الرحمن الرحیم و بسم الله الرحمن الرحیم
بر از آنکه در سوره و بسم الله الرحمن الرحیم و بسم الله الرحمن الرحیم و بسم الله الرحمن الرحیم
و این مسعود و عابدان بسم الله الرحمن الرحیم و بسم الله الرحمن الرحیم و بسم الله الرحمن الرحیم
نماز که در دوم خلف پیغمبری الله علیه و آله و سلم و خلف ابوبکر عمر و عثمان و مهیم
از آن که در سوره و بسم الله الرحمن الرحیم و بسم الله الرحمن الرحیم و بسم الله الرحمن الرحیم
و بسم الله الرحمن الرحیم و بسم الله الرحمن الرحیم و بسم الله الرحمن الرحیم و بسم الله الرحمن الرحیم



10

81.

81.

100

100

1

و فرمود خود را از آنکه خبری ننویسد بپاری و در سلام و گفت ندیدم که

بپرسد که بنویس ز می بود و زوی خبری ننویسد بپاری و در سلام و گفت ندیدم که

و گفت تحقیق نماز کند و امام زما بنیست الله علیه سلم و با ابی بکر و عمر و عثمان

و نه بنیدم هیچ کی که می گفت بسم الله الرحمن الرحیم چون نماز میکنی تو ای پسر که

بگو الحمد لله رب العالمین و گفت ز می حدیث عبد الله بن مغفل حدیث است

و بنیست عمل ز و اکثر اهل علم از اصحاب تنبیه ص الله علیه سلم که ابو بکر و عمر و عثمان

و علی رضی الله عنهم اجمعین از ایشانند و غیر ایشان و آنهایی که بعد از آن

از تابعین و تابعین تا بنیست سفیان ثوری و عبد الله بن ابی بکر و احمد و غیره

و بنیست بسم الله الرحمن الرحیم و بنیست بسم الله الرحمن الرحیم و بنیست بسم الله الرحمن الرحیم

از عبد الله بن ابی بکر و عمر و عثمان و بنیست بسم الله الرحمن الرحیم و بنیست بسم الله الرحمن الرحیم

و بنیست بسم الله الرحمن الرحیم و بنیست بسم الله الرحمن الرحیم و بنیست بسم الله الرحمن الرحیم

و بنیست بسم الله الرحمن الرحیم و بنیست بسم الله الرحمن الرحیم و بنیست بسم الله الرحمن الرحیم

و بنیست بسم الله الرحمن الرحیم و بنیست بسم الله الرحمن الرحیم و بنیست بسم الله الرحمن الرحیم

و بنیست بسم الله الرحمن الرحیم و بنیست بسم الله الرحمن الرحیم و بنیست بسم الله الرحمن الرحیم

و بنیست بسم الله الرحمن الرحیم و بنیست بسم الله الرحمن الرحیم و بنیست بسم الله الرحمن الرحیم

این جماعه خالص بجهت تادیل سکنه از قساح حدیث با هر کس که العبدین را میگوید

و در حدیث العبدین مژده فایده است تمامها بطریق شریک با هم چنانکه

المیخو و مراد بدان تمام مژده دارند و یا اگر گفته است تقاضا میکرد و بعد که

احمد در العبدین است و این تاویل صحیح است اگر در احادیث تصریح مبدع هر کس

نمودی و لیکن در احادیث صحیح تصریح آن موجود است و معنی آن

(82)

در باب بسم الله الرحمن الرحیم صدق حدیث صحیح شده و شیخ ابن الهمام گفته است

97

ابن خلدون و ابن تین و ساسی از نعیم بن محمد آمده و گفت که در دم خلفه عمر غازی

سپید از لب که لا اله الا الله محمد رسول الله و لا اله الا الله محمد رسول الله

گفتند از سلام مکنند بخدا ای خدای بزرگوار و فخره را و است بگوئی بزرگوار

زین شهادت در نماز گذاردن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و این خبری است

نیست و حدیثی است از او را حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است

نیست و حدیثی است از او را حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است

نیست و حدیثی است از او را حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است

نیست و حدیثی است از او را حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است

نیست و حدیثی است از او را حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است

[illegible]

یا ارفض الصلوة الیل انشاء الله تعالی که بگوید و تفکیک و یکیش

در وقت نماز و در وقت نماز و در وقت نماز و در وقت نماز

کجا این فیوضه و در آخر فاتحه این کجانی و نماز شب و نماز شب

مجا که مقتدی بود و در وقت این گفتند این گفتن بعد و از آنکه

83. و نفس بسیاری دارد و خواه منفرد باشد خواه

اما کسی بود و در تاین مقتدی و در نماز شب و در نماز شب

83 بعضی کج بود از جهت ظاهر حدیث و در بعضی از جهت عدم اعتبار حج و زیاده

در بعضی از جهت ظاهر حدیث و در بعضی از جهت عدم اعتبار حج و زیاده

در بعضی از جهت ظاهر حدیث و در بعضی از جهت عدم اعتبار حج و زیاده

مطلقا و در جامع از تندی صوت دفع سوت بیان و خط صوتی هر دو

و در جامع از تندی صوت دفع سوت بیان و خط صوتی هر دو

و در جامع از تندی صوت دفع سوت بیان و خط صوتی هر دو

و در جامع از تندی صوت دفع سوت بیان و خط صوتی هر دو

و در جامع از تندی صوت دفع سوت بیان و خط صوتی هر دو

و در جامع از تندی صوت دفع سوت بیان و خط صوتی هر دو

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

که در قرآن ماکه و دوم سکنه میان فزاع از ماکه و سکنه و در بعضی جا

که در کمال حرارت در کوع که سیکر و پس سکنه باشد تا سکنه ششم در کوع

لطیف باشد که بود و زمی و راجع باب السکین گفته از قناده از پس

عمری ارد گفت در سکنه که ای گرفته ام از رسول صلی الله علیه و آله

نیز اعران بن حصین و گفت خدای عز و جل که یزدانم پس ششم سبوحین

بکتاب بحدیث ماوی کومید پس تصدیق کرد ای بن کعب بر سر و او نوشت

سره پس گفت قناده و مرا که گندام است آن دو سکنه نخست در نماز و سکنه

نخستین از قرآن است روح شندی بعد از آن گفت قناده و چون و لا اله الا الله

و محمد رسول الله و بعد از آن الحمد لله و بعد از آن لا اله الا الله و بعد از آن لا اله الا الله

و بعد از آن لا اله الا الله و بعد از آن لا اله الا الله و بعد از آن لا اله الا الله

و بعد از آن لا اله الا الله و بعد از آن لا اله الا الله و بعد از آن لا اله الا الله

و بعد از آن لا اله الا الله و بعد از آن لا اله الا الله و بعد از آن لا اله الا الله

و بعد از آن لا اله الا الله و بعد از آن لا اله الا الله و بعد از آن لا اله الا الله

و بعد از آن لا اله الا الله و بعد از آن لا اله الا الله و بعد از آن لا اله الا الله

و بعد از آن لا اله الا الله و بعد از آن لا اله الا الله و بعد از آن لا اله الا الله

و بعد از آن لا اله الا الله و بعد از آن لا اله الا الله و بعد از آن لا اله الا الله

84

84

سکه که تمام بود چنانکه حضرت سید یوسف گفت ز منی درین با صبر از آن
زیر آید و حدیث سمر حدیث و این قول بسیار از ارباب علم است
سکه گویند در افتاح خلوة و بعد از خروج از خلوة و باقی آن را
و اصحاب آتقی پوشیده نمایند که سکه اولی که برای خواندن توحید و شهادت
باشد که دوم از حقیقت تا آنکه تنی در بعضی میان نامه و سوره
جبریه سکه بدان سکه است در وسط قرار است یعنی در وسط
حال که ناله نیز بخواند در حدیث است که نزد ایشان توحید و
در حدیث است که از آن سکه در خفا چنان که آن وزیر گویند که
بجهت تصویر و تقدیر سوره و ستر حقیقت است درین تبدل و تقریب است
و زودش انبیای که کلمات است در زدن ایشان که توحید و سوره هر
با و است اما سکه گفت و در سکه دوم ما میخواند سکه که در خفا
و در نماز خوب گفته که نزد امام احمد نیز سکه است و گفته که توحید
امام بخاری و زکریا در شرح کلام توحید از ابو البرکات که از منشیان
تفصیل کرده اند و سکه است بسبب استجاب مخصوص با و در گفتن
و سکه است بعد از آن که تمام قرار دارد و بخواند آن را در توحید

و شیخ محمد بن ابی القاسم و سایر کاتبان که گفته اند که مستقیم نام در
در کتابهای دیگر که این محبت پیر و احرام بخواندن دعای رستگاری و دو مرتبه
فرغ از آن که سکه لطیف و در غایت تسلان فاش و آهین نامعلوم شده که این
از آن نیست میوم پس از این سکه در از مقدار ری که مقدس فاش بخواند چهار
و بعد از فرغ از سکه که فصل کند بدان میان قناری و کپک می و آن حضرت
در کتاب بعد از فاش بخواند سکه طول مقدار شصت آیت ماضیه اخیره
عزیمه پندیره و در کتب خفته چنانچه است ماضیه که گفته اند و نقل آن در آن
و گفته اند که این درین باجها اوقات حال بقدر و طحل آن بود که
کاف خاندی و گاه موره روم اول چنانچه است و نانی شست و در
سوره فاف صحت بسیار واقع شده یعنی از معانیات گفته اند که نگرفت
مکر از زبان رسول خدا علیه السلام که در نماز سجده بخواند بعد از طاهر بلفظ
احمد و یا اوی این دو سوره در دو رکعت فجر بخواند و یکم بگوید یا ساد
تقدیر قناری به سوره لازم آید و این جایز است و لیکن آن حضرت
بر سبیل ترویج چنانچه بودی مگر آنکه مراد در اینجا از آن سوره است
و این سوره است و دیگر آنکه بخواند هرگز این دو سوره و لیکن آن حضرت

ک

ک

سوره فاف

[illegible]

وتمی این گروه را و در شهری از امام زین العابدین و در سیاحتی نقل نمیدانند

لکاین بقدریست که آنرا لازم و اندر و غیر آنرا مکروه اما اگر بخواهند آنرا بچشم فانی

میرزا قزاقان بایده تبرک از راه رسول صلی الله علیه و سلم کرامتی بنماید و بکلیل شریطان

جہاں تک کہ ان کے لئے ہر چیز ممکن ہے

نفت که در مداوۀ مطبق مکرده است و غیر آنهار که در

ایہ سب کہانتیں اس وقت تک سچ سے جہان باقی ذریعہ کہ جہان برہنہ ہوتا

و یگوید که من میگویم و این را میگویم

وہ جو کہ ان کے ہاں ہے وہ ان کے ہاں ہے

بالماتور و از نوم اسامع منتهی شود ترک حانا و بلند گفتند انست کچون

در کتب معتبره نقل می‌کنند و چون نقل می‌شود احد و ظاهر آن افاده می‌شود

لَا رَيْبَ لَكَ أَنَّكَ لَمَّا مَدَّ كُرْسِيَّكَ مُنْتَهَيْتَ وَبَكْرَتُكَ نَسْفَتِي

وہ کہتا ہے کہ میں نے اس کو دیکھا تھا کہ وہ ایک بار اپنے گھر سے نکلے گا اور پھر وہ لوگوں کے سامنے آئے گا۔

توقف ملک نزد خلیفہ و امام ابن علی بن ابی طالب حضرت امام علیہ السلام بفرقت

ذی پسند بر آن کسی احیاناً بخود ندی حسن افانم و منفعتی در بیان حکمت این عمل

صالحه عدا شکر و در تخفیم روز صومرا است آن و صومرا از تخفیم

مبدأ

بود که این دو سوره نخستین است که از کعبه و در داخل حبه و در این سوره در هر روز

گذاشت گردد و اگر کسی خوابد و بخاک و در فضایل روز جمعه یا یک روز بیشتر

و در خلق وی بر زمین و استقبال نماید و موت وی و قیام ساعت و صدقه و سب

اما در داخل حبه

چون در جمعه و در روز جمعه یا یک روز یا پنج روز یا هفت روز یا ده روز

(87)

چون حال بیمار در روز جمعه است و این دو سوره نخستین است که در روز جمعه

این دو سوره نماز که فضیلتش از قافیه و از آن بخشیم و خلق است

88

نیز که این سوره است این دو سوره و هر روز بخواند و سوره تسبیح و در هر روز

در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز

نماز و سوره یاری از سوره و کافیه و در هر روز و در هر روز و در هر روز

در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز

از چهار سوره که در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز

در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز

در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز

در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز

[illegible]

وہاں سے کہیں کہیں؟ راجہ امراست و کون سے محلہ؟

و قات حکم و مصالح بر کتب صحیح بود و از او ادعای حقیر و کلام المیزان بر نیت
که در مخطوطه و طول مفصل خواند و در عمر و عیش از او ساطع و در عیش و
و حال احوال حضرت الله علیه و سلم برین مجرب و اخبار و آثار درین بسیار
و در هر چه میگوید که اصل درین بکتاب بمر الوهمین عربستان بکتاب ابو موسی
رضی الله عنهما و علامه کتب عربیه و حضرت و کتب و روایات کورنیه و کتب
علم غالب است و مصنف گوید که روایات صحیح برین مجموع یافته و مصنف
بر کتب و تخفیف و تطویل و مطلب نماید بلکه تطویر کند و کما تخفیف
مستطاب هر کلام مصنف که سخن را پیش از بیان قرار غنا میگوید است
که مخصوص نماز و سوره برای و در جاه که بر تخفیف نماز و سوره است و در کتب
مطلوب است و فقهای نیز برین اند و لیکن قرار مذکور از تسخیل دارند با حقا
احوال که بدیده و رای آن در است ناد و در بعضی احادیث و انعام
و اما نماز و حق و سوره و سوره و سوره و سوره و سوره و سوره و سوره
و از و از سوره و سوره و سوره و سوره و سوره و سوره و سوره و سوره
نیز فرموده و فی الاشیاء الفطرت و الشقاق و بقی و طار و و در جاب
از کتب و سوره و سوره و سوره و سوره و سوره و سوره و سوره و سوره

و تر مندی که خطی ساخت مروان ابوهریره را بحدیته و خود یک آندیس کرد و با ابوهریره

محمد بن ابی بکر صدیق و عمر فاروق و عثمان غنی و علی المرتضیٰ و افاضاء کرام السلفین و زعماء

برگشت از یازدهم سنندبادی هر روز تود و سوسر خوانند یکی که علی بن ابی طالب است را و گویند

نیچو بدلو کوشیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و چون بدو

کرم اور وہ فوکر استخارے پر در اول حدیث کا تخفیف راجع

نہایت علی و عاتق چنانچہ سلم و غیرہ از نعمان بن بشیر و دست کردہ و لیکہ خوراک

افزون سوره دوز محمود در گیت اولیه و آخر منافقین در گیت نایب محض است

[illegible][illegible]

میباشد فرموده است هر که چوید با او افتد زینتی را که بر او نهاده اند و هر که چوید با او افتد زینتی را که بر او نهاده اند

و غارتها را می بخشد و بر سر دلاور و دلاور و ترندی را

لَا تَقْرَأُوا فِيهَا مَدَنِيَّةً ۖ وَاللَّهُ عَلِيمٌ خَفِيٌّ

حضرت امام محمد باقر علیه السلام چون عید جمعه در کرب و زحمت می در بود مهر خوانندگی

برین طریق کہ بگویند از لطافت و تخفیف ترا معالجت نمود و موصول شد انصاف

مرکز میکروفیلم نور - ایران و هند
این کتاب در کتابخانه میکروفیلم نور
آفت زدائی ، دستخوش گردید
تاریخ ۱۳۵۱/۵/۵۵ محاسبه خواجه